

چالش اسبهای درشکه در

سربالائی‌های تقسیم قدرت حاکم

سرمقاله

فرآیند کودتای قبل از کودتا خرداد ۹۲،

به جای فرآیند کودتای انتخاباتی خرداد ۸۸

در شرایطی که ارزش پولی کشور تا آنجا سقوط کرده است که قیمت یک دلار به مرز ۴۰۰۰۰ ریال رسیده است، در زمانی که رشد نقدینگی در سال ۹۲ به ۷۰۰ هزار میلیارد تومان رسیده است، در اوضاعی که مطابق ضریب جینی ۸۰٪ سرمایه مملکت در خدمت ۲۰٪ جامعه است و ۲۰٪ ثروت جامعه در خدمت ۸۰٪ افراد جامعه ایران می‌باشد. در شرایطی که ۷۵٪ زنان ایرانی بین ۲۰ تا ۳۰ سال بیکار می‌باشند. در حالیکه که طبق آمارهای رسمی خود رژیم مطلقه فقهاتی تورم اقتصاد کشور مرز ۴۵٪ را هم پشت سر گذاشته است و قیمت کالاها به صورت ساعتی در حال افزایش می‌باشد و قدرت خرید طبقه زحمتکش به صورت ساعتی در حال کاهش است،

ادامه در صفحه ۲

مبانی تئوریک فلسفی اندیشه ما

خدا در اندیشه ما

قسمت سوم (پایان)

۴ - محمد و تصحیح معرفت خداشناسی مردم در مرحله حرکت مکی:

آنچنان که قبلا هم مطرح کردیم؛ حرکت ۲۳ ساله پیامبر اسلام به دو مرحله ۱۳ ساله مکی و ۱۰ ساله مدنی تقسیم می‌شود که مرحله ۱۳ ساله مکی در حرکت محمد یک «مرحله آگاهی‌بخش» می‌باشد، در صورتی که مرحله ۱۰ ساله مدنی محمد مرحله «آزادی‌بخش» نامیده می‌شود، به عبارت دیگر اگر کل حرکت ۲۳ ساله محمد را یک حرکت رهائی‌بخش انسانی بدانیم استراتژی ۲۳ ساله رهائی‌بخش محمد به دو مرحله ۱۳ ساله آگاهی‌بخش مکی و ده ساله آزادی‌بخش مدنی تقسیم می‌شود که در مرحله ۱۳ ساله آگاهی‌بخش مکی محمد به مدت سه سال اول حرکت‌اش تنها تحت شعار «قولوا لا اله الا الله تفحلوا» به تصحیح معرفت خداشناسی گروندگان به اندیشه خود مشغول بود.

ادامه در صفحه ۱۳

**ماه رمضان نقد نفسانی
خوبستن در عرصه تقوی
بر در حق کوفتن با حلقه
وجود روزه‌داری**

(آیات ۱۸۳ تا ۱۸۶ - سوره بقره) «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ - أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامًا مِسْكِينَ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ أَنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ - شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ - وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ - ای کسانی که ایمان آوردید نوشته شده بر شما روزه‌داری آنچنانکه بر مردم پیش از شما نیز نوشته شده بود شاید با روزه‌داری به تقوا دست پیدا کنید

ادامه در صفحه ۷

چهار سال حرکت

نشر مستضعفین

**در ترازوی استراتژی اقدام عملی
سازمان‌گرایانه**

سی و هفت سال گذشته

قسمت دوم

۲ - درد و رنج امروز هواداران شریعتی: درد و رنج امروز هواداران شریعتی با درد رنج خود شریعتی در زمان حرکتش متفاوت می‌باشد. البته دلیل این امر آن است که:

الف - شرایط تاریخی ایران زمان شریعتی با شرایط تاریخی امروز ایران از بعد از پیروزی انقلاب فقهاتی ۲۲ بهمن ۵۷ و حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی و دولتی شدن شیعه و اسلام و مذهب در چتر اسلام فقهاتی تفاوت ماهوی و کیفی پیدا کرده است.

ادامه در صفحه ۱۱

**بحران سوریه در
کانتکس استراتژی روسیه و
آمریکا**

الف - فرآیندهای سه گانه پروسس بحران سوریه، جنبش دموکراتیک - جنبش قهرآمیز - جنگ داخلی: به موازات عملیات هماهنگ ارتش سوریه و حزب الله لبنان و سپاه قدس به شهر استراتژیک القصیر و محاصره این شهر (که نخستین عملیات مشترک این سه نیروی هم پیمان شیعه است) و حمله هوایی اسرائیل به حومه دمشق و سامانه موشکی اس ۳۰۰ روسیه به دولت اسد، بحران منطقه وارد فاز نوینی از حرکت خود شده است چراکه حمله هماهنگ ارتش اسد و حزب الله لبنان و سپاه قدس رژیم مطلقه فقهاتی ایران به شهر القصیر که در راستای کنفرانس بین‌المللی ژنو ۲ برنامه ریزی شده است،

ادامه در صفحه ۳

سلسله درس‌های اسلام شناسی- قسمت ۲۵

اسلام نهضت، اسلام نظام

الف - چند سوال:

- ۱ - آیا اسلام فرهنگ با اسلام ایدئولوژی تفاوت دارد؟
- ۲ - آیا اسلام انقلاب با اسلام اداری متفاوت است؟
- ۳ - آیا اسلام حرکت با اسلام نهاد فرق می‌کند؟
- ۴ - تفاوت اسلام تاسیسی با اسلام استقراری در چیست؟
- ۵ - آیا اسلام اگزستانسیالیستی با اسلام سوسیالیستی اختلافی دارد؟
- ۶ - آیا اسلام انسان با اسلام اقتصاد تمایز دارند؟
- ۷ - آیا اسلام عملی با اسلام نظری متمایز است؟
- ۸ - آیا اسلام قرآن با اسلام نهج البلاغه و صحیفه تفاوتی دارد؟

ادامه در صفحه ۱۷

طوفان سالانه) تقسیم قدرت در بالائی‌ها را مهار کند. آنچه‌آنکه در سر مقاله شماره قبل نشر مستضعفین مطرح کردیم بزرگترین دستاورد رژیم مطلقه فقهاتی در عرصه کودتای انتخاباتی خرداد ۸۸ پس از تسویه حساب خونین با جناح به اصطلاح اصلاح طلب با یکدست شدن حکومت در دست بنیادگرایان یا جریان فاندیمان‌تالیسم یا سنت گرایان یا به اصطلاح جریان اصولگرا با شکل‌گیری جریان مهدویت تحت هدایتگری اسفندیار رحیم مشائی و محمود احمدی نژاد و تکوین - جبهه انحرافی - جبهه پایداری و جبهه اصول گرایان و جبهه ایستادگی ... ۷ میلیون رای از ۵۰ میلیون رای ملت ایران، جگر زولیا شد و آنچه جنگ قدرت در بین جریان‌های جناح سنت گرا از بعد از کودتای انتخاباتی ۸۸ و تصفیه جناح به اصطلاح اصلاح طلب شدید گردید که مقام عظامی ولایت حاکمیت مطلقه و فوق قانون خود را در خطر دید، لذا در این رابطه بود که کوشید در این مرحله با دخالت مستقیم خود و سر انگشتان انتصابی خود یعنی شورای نگهبان و هم دستی و هم داستانی مصلحی و سربازان گمنام امام زمان! این بار برعکس خرداد ۸۸ و خرداد ۷۶ گریه را قبل از رسیدن به حمله خفه کند و از ورود گریه مانند خرداد ۸۸ و خرداد ۷۶ به درون حمله جلوگیری نماید. چرا که خامنه‌ای در این مرحله به خوبی فهمید که ال‌ترناتیوهای قدرت که در دو سیمای هاشمی رفسنجانی و اسفندیار رحیم مشائی خلاصه می‌شوند از آنهایی نیستند که در صحنه تقسیم قدرت تن به هژمونی خامنه‌ای بدهند به این دلیل بود که خامنه‌ای پس از اینکه توسط گزارش اجتماعی مصلحی و سربازان گمنام امام زمان! دریافت که با ورود هاشمی و مشائی سونامی رای‌های خاکستری در مخالفت با او به حمایت از این دو نفر جاری می‌شود، اقدام به یک کودتای قبل از کودتا کرد، زیرا خامنه‌ای به خوبی می‌دانست که اگر بخواد در صحنه انتخابات مانند خرداد ۸۸ اقدام به کودتای انتخاباتی بکند با توجه اینکه خود دولت که مجری انتخابات و شمارش آراء می‌باشد به علت حمایت استراتژیکی که از رحیم مشائی می‌کند، یک طرف قضیه است و یک طرف دیگر صحنه هاشمی رفسنجانی است که این بار برعکس سال ۶۸ و ۷۲ که نقاب امیریکبر و سردار سازندگی بر چهره داشت، ماسک اصلاح طلب بر چهره زده و شش دانگ از طرف جریان به اصطلاح اصلاح طلب و روحانیون و ... حمایت می‌شود!

برای خامنه‌ای پر واضح است که هر چند هاشمی به اصطلاح سردار سازندگی می‌شد در تقسیم قدرت توسط نهادهای قدرت و حزب پادگانی و سیطره همه جانبه سپاه و سربازان گمنام امام زمان! بر اقتصاد و سیاست و ادارات و ... کنترل کرد هاشمی با چهره اصلاح طلب وارد گود شده که اولین شعارش در این مرحله محدودیت افعی دست پرورده خود یعنی سپاه و سربازان گمنام و ... می‌باشد^۱ به شدت از طرف خامنه‌ای به صورت تهدید تلقی شد. به این ترتیب بود که خامنه‌ای دریافت برای او دیگر مانند

۱. به قول معلم کبیرمان شریعتی در جریان مشروطیت دو بار از چهره اتابک اعظم پرده برادری شد یک بار در لباس مستبدی که آزادیخواهان را توسط امثال سعید امامی و فلاحیان جلو سگ می‌انداخت و بار دوم زمانی که پس از انقلاب در چهره یک مصلح و آزادیخواه وارد صفحه تاریخ شد، آنچه‌آنکه که کارل مارکس در مقدمه کتاب لونی بناپارت می‌گوید تاریخ دو مرحله دارد یک مرحله تراژیک و یک مرحله کمیک.

۲. همان نهادهای اختاپوسی که خود هاشمی در دهه حاکمیت خودش پس از جنگ جهت تثبیت قدرت خودش بر پا کرد، اما آنچه‌آنکه مولوی می‌گوید: از قضا سرکنگین صفرا فرود - روغن بادام خشکی می‌فرود بالاخره آنچه‌آنکه مولوی در داستان مارگیر عراقی مطرح می‌کند، این افعی افسرده در آفتاب تموز قدرت جانی تازه گرفت و لذا اولین شکار و طعمه‌اش خود هاشمی شد.

۳. هر چند افعی کبوتر نمی‌زاید، ولی این چهره اصلاح طلبانه هاشمی که مورد استقبال جریان به اصطلاح اصلاح طلب قرار گرفت و بیش از هر کس و پیش از هر کس از طرف محمد خاتمی لیبر جریان به اصطلاح اصلاح طلب مورد حمایت قرار گرفت.

در شرایطی که ۱۲۰۰ میلیارد دلار حاصل فروش نفت در طول ۳۴ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی، خرج عطینا شده است و صادرات نفت امروز رژیم مطلق فقهاتی تنها در کانتکس قراردادهای تهاتری ترکمانچای با چین و هند خرج مواد مصرفی و واسطه وارداتی با قیمت‌های انحصاری، نه رقابتی می‌شود، در زمانی که تعداد بیکارهای نیروهای کار کشور طبق آمارهای رسمی رژیم مطلقه فقهاتی به ۸ میلیون نفر رسیده است و تعداد معتادهای جامعه ایران طبق آمارهای خود رژیم به ۵ میلیون نفر بالغ می‌باشد و بیش از ۶۰٪ ازدواج‌ها به طلاق منجر می‌شود. در شرایطی صادرات نفت عراق پنج برابر ایران می‌باشد و برداشت قطر از مخازن مشترک نفت گاز بیش از ۵ برابر ایران است. در زمانی که واردات کالاهای مصرفی رژیم مطلقه فقهاتی - از گوجه فرنگی تا مجسمه شهدای جنگ - در سال ۹۱ طبق آمار خود رژیم به ۵۳ میلیارد دلار رسیده است، در زمانی که به علت سیاست‌های هژمونی طلبانه رژیم مطلقه فقهاتی شیعه کشی از دریای مدیترانه تا آسیای جنوب شرقی به دست تکفیری‌ها و سلفی‌ها و وهابی‌ها به صورت امری روزمره و روتین در آمده است، در شرایطی که کلید واژه دیپلماسی رژیم مطلقه فقهاتی در صحنه بقاء خانواده اسد در سوریه تعریف می‌شود، در زمانی که ۱۱ نفر زحمتکش ایرانی زیر ۴۰ هزار تن زباله در مرکز زباله شیراز دفن می‌شوند بدون اینکه رژیم مطلقه فقهاتی (به علت تحت شعاع قرار نگرفتن انتخابات فرمایشی ۲۴ خرداد) خبر آن در کنداکتور صدا و سیما قرار دهد، در شرایطی که بانک‌های ایران ۷۰ هزار میلیارد تومان معوقه بانکی دارند، در زمانی که طبق آمارهای رژیم مطلقه فقهاتی آمار بی سوادی در ایران به ۱۱/۵ میلیون نفر رسیده است، در اوضاعی که در کشور ایران علاوه بر طبقاتی شدن بهداشت، آموزش تحصیل به صورت یک امر طبقاتی در آمده است و صف فروش کلیه‌ها برای تامین هزینه تحصیلی فرزندان یک امر عادی شده است، در زمانی که اختلاس و ارتشاء و فساد اداری و رانت بازی و حاکمیت سپاه و سربازان گمنام امام زمان بر کلیه نهادهای اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و اداری و نظامی و انتظامی به صورت امری فراگیر شده است و حزب پادگانی خامنه‌ای تمامی ارگان‌های دولتی و غیر دولتی از ضریح طلائی قبر امام حسین گرفته تا مداحان کاسه لیس حکومت و بنیادهای اقتصادی و ۳۳ اسکله مخفی از اداره گمرک و تمامی نهادهای نظامی و انتظامی و اداری و قضائی و فرهنگی و سیاسی و اجتماعی که تحت سلطه خود درآورده است و بیش از ۸۰٪ قدرت سیاسی و اقتصادی و اداری و قضائی و تقنینی و اجرایی مملکت در چنگال خود گرفته بدون اینکه حاضر به پاسخگویی در برابر احدی از جامعه ایران باشد و شورای نگهبانی که منتخب رئیس جمهور و نمایندگان مجلس و شوراها و مجلس خبرگان رهبری - به جای مردم می‌باشد - خود انتصاب می‌کند، دولت در سایه با ۳۵۰ عضو تشکیل داده و از انتصاب وزرا تا برداشتن قانون مطبوعات بر روی میز نمایندگان مجلس دخالت مستقیم می‌کند، از انتصاب اعضاء شورای نگهبان تا انتصاب قوه قضائیه و مقننه و مجریه و فرماندهان نظامی و انتظامی در ید قدرت خود نگه داشته است، شخصی که مشروعیت خودش را از دست امام زمان گرفته است! و هیچ نیازی به تائید مردم ندارد و خود را بر طبق اصل ولایت مطلقه فقهاتی بالاتر از قانون می‌داند و قانون تا آنجا که پایه‌های حاکمیت مطلقه‌اش تائید و تنظیم می‌کند حمایت می‌کند و آنجا که با قدرت او در تنازع قرار گیرد نفی می‌نماید، سوال از قدرت اقتصادی و اداری و سیاسی و حزب پادگانی او خط قرمز نظام مطلقه فقهاتی می‌باشد.

در چنین شرایطی رژیم مطلقه فقهاتی تلاش می‌کند با پایان یافتن دوران دولت دهم در خرداد ۹۲ فرآیند نوینی در دوران ۳۴ سال حاکمیت خود از سر بگیرد، آنچه بر حساسیت تقسیم قدرت در این مرحله افزوده است موضوع هم زمانی انتخابات شوراها با انتخابات دولت یازدهم می‌باشد که رژیم مطلقه فقهاتی می‌کوشد در کانتکس قانون تجمیع انتخابات (موضوع

قرار است که با راهزنی روسیه شرایط جهت شرکت دولت اسد در این کنفرانس در کنار رژیم مطلقه فقهاتی ایران فراهم شود (همان امری که مورد مخالف فرانسه و انگلستان و گروه های مخالف دولت سوریه قرار گرفته است) یعنی توسط تغییر شرایط میدانی از طریق باز پس گیری شهر استراتژیک القصیر (که شهر مرزی بین لبنان و سوریه می باشد که مخالفین اسد از طریق این شهر می توانند به صورت آزاد از مسیر لبنان تامین نیاز نظامی و اقتصادی بکنند)، از یک طرف رابطه نیروهای معارض را با لبنان که یکی از شاهراه های تدارکات آن ها است قطع بکنند و از طرف دیگر با باز شدن مسیر ارتباط حزب الله با ارتش سوریه شرایط جهت حمایت همه جانبه از ارتش سوریه فراهم بشود، که طبیعتاً این امر می تواند شرایط جهت شرکت دولت سوریه و رژیم مطلقه فقهاتی در کنفرانس ژنو ۲ را فراهم بکند، که غرب به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و فرانسه و انگلستان تلاش می کنند تا این کنفرانس در غیاب دولت سوریه و رژیم مطلقه فقهاتی جهت سرنگونی دولت اسد به انجام برسد (که البته با تروریسم اعلام کردن حزب الله لبنان، قطعاً دیگر جایی برای حضور این جریان در کنفرانس های بین المللی باقی نمی ماند).

استراتژی دولت روسیه و پوتین در این رابطه که خود در کنار چین یک طرف کنفرانس ژنو را تشکیل می دهند، کاملاً از مضمون دیگری برخوردار می باشد چراکه روسیه و پوتین به سوریه به عنوان نقطه ثقل و کانون استراتژی خود نگاه می کنند که مطابق آن:

اولاً - تلاش می شود که با حفظ سوریه تحت رهبری خانواده اسد و حزب بعث آخرین پایگاه استراتژیک خود را در منطقه خاورمیانه حفظ نمایند،

ثانیاً - توسط تثبیت قدرت خود تحت حاکمیت حزب بعث سوریه بتواند در پروژه خاورمیانه بزرگ غرب، به سرکردگی امپریالیسم آمریکا تحت هژمونی کشور متجاوز و اشغالگر اسرائیل دارای جایگاهی بشوند، چراکه روسیه به خوبی می داند که پروژه خاورمیانه بزرگ امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا که توسط بالکانیزه شدن ایران، عراق، لیبی، سودان، سوریه، یمن، حتی ترکیه و عربستان رقم خواهد خورد، مخزن انرژی و بازار مصرف و کانون ژئواستراتژیک و ژئوپلیتیک فردای نظم نوین جهانی خواهد بود، که جهان چند قطبی جایگزین جهان تک قطبی فعلی می شود.

ثالثاً - روسیه و پوتین به درستی این موضوع را فهم کرده اند که در پروسس انحراف و رکود جنبش بهار عربی از تونس تا لیبی و از لیبی تا مصر و یمن و بحرین و عراق و افغانستان... توسط ناتو و غرب به سرکردگی امپریالیسم آمریکا... بازنده اصلی خود روسیه بوده است و برنده اصلی غرب و امپریالیسم آمریکا، چراکه در لیبی استراتژی بیابان های سوخته غرب به سرکردگی امپریالیسم آمریکا نه تنها در راستای حاکمیت یک رژیم دموکراتیک به جای رژیم دسیاتیزم قذافی نشد، بلکه توسط بسترسازی کردن جهت بالکانیزه کردن لیبی مانند سودان تحت حاکمیت رژیم های وابسته، امپریالیسم می کوشد استراتژی پروژه خاورمیانه بزرگ خود را دنبال بکند همان موضوعی که غرب و اسرائیل به سرکردگی امپریالیسم آمریکا در مصر و یمن و عراق و سوریه و بحرین و حتی ترکیه و عربستان دنبال می کنند. لذا روسیه و پوتین در این رابطه است که احساس می کنند که در جریان بازی شطرنج پروسس بهار عربی آچمز شده اند و تنها راه بازگشت خود به این صفحه شطرنج قدرت حفظ سوریه تحت حاکمیت حزب بعث و خانواده اسد می دانند که با از دست دادن این آخرین خاکریز می دانند که دیگر باید سیاست بین المللی خود را به نفع غرب و امپریالیسم آمریکا منفعول سازند که این امر در تند پیچ بحران فعلی جهانی که باعث شده تا جهان (مانند اواخر قرن بیستم پس از متلاشی شدن کشور جماهیر شوروی در آستانه یک نظم نوین تحت حاکمیت منوپل امپریالیسم آمریکا قرار گیرد) در آستانه یک باز تقسیم جدید قرار گیرد، که

خرداد ۸۸ امکان کودتای در انتخابات وجود ندارد، لذا برای اینکه مانند خرداد ۷۶ گرفتار سونامی رای های خاکستری نشود اقدام به کودتای قبل از کودتا توسط شورای نگهبان منتصب خود با حذف هاشمی و اسفندیار رحیم مشائی و فرستادن ۸ چهره محلل و مترسک و مقلد وابسته به خود کرد. چهره هایی که هر کدام سعی می کرد در اعلام وابستگی به خامنه ای از دیگری سبقت بگیرند، اما آنچه در این رابطه و با این ترفند کودتای قبل از کودتای خامنه ای حائز اهمیت است اینکه خامنه ای برای اجرای این ترفند کودتای قبل از کودتا مجبور به پرداخت هزینه سنگینی شده است،

اول اینکه در این شرایط بحرانی که خامنه ای برای حفظ قدرت خودش در برابر تهاجمات بین المللی و تهاجمات منطقه ای نیازمند به مشارکت بالای مردمی جهت چانه زنی در نهادهای منطقه ای و بین المللی می باشد، این مشارکت بالای مردم را فدای کودتای قبل از کودتا بکند،

در ثانی به علت رویارویی با هاشمی و مظلومیتی که در این رابطه برای هاشمی در صحنه داخلی و بین المللی بوجود آمد باعث شد تا گذشته آلوده هاشمی را پاک کند و نشان دهد که بالاخره انقلاب های ارتجاعی نه تنها فرزندان خود را می خورند بلکه پدر خود را هم می خورد و چاقو می تواند دسته خودش را هم ببرد.

به این ترتیب بود که برنده واقعی این مرحله از فرآیند کودتای قبل از کودتا باز خود هاشمی بود نه خامنه ای، چراکه توانست یک صف بزرگ از سیستانی عراق تا فرزندان خمینی و مطهری و روحانیت در برابر خامنه ای ایجاد کند و زمینه ریزش بیشتر نیروهای خود رژیم را فراهم کند. لذا بدین ترتیب بود که خامنه ای کوشید با دولتی کردن تبلیغات کاندیداهای مقلد و محلل و مترسک، این نتور را داغ کند که در این امر هم شکست خورد، ولی آنچنان پله ها را پشت سر خود خراب کرده است که برای او راهی برای برگشت باقی نمانده است.

به این ترتیب است که انتخابات خرداد ۹۲ برای خامنه ای فرآیند جدیدی در عرصه حکومت مطلقه می باشد که با فرآیندهای گذشته ۳۴ ساله قدرتش متفاوت می باشد، البته بازی سیاست مانند بازی فوتبالیست می باشد و در آن احتمال تحقق هر پارامتر جدیدی وجود دارد، ولی تا اینجا بازنده اصلی صحنه خود خامنه ای است چراکه هر چند با این ترفند کودتای قبل از کودتا توانسته است با آرامش انتقال قدرت از جریان احمدی نژاد به طرف نیروهای خودی به انجام برساند، اما تجربه چهار سال بعد از ۸۸ نشان داده است که این آرامش ها در جبهه یکدست نیروهای خودی صورتی موقت دارد و طوفان های تقسیم قدرت در این جبهه همه جانبه تر از طوفان های خواهد بود. هر چند خامنه ای تلاش می کند توسط تبلیغات پادگانی رادیو و تلویزیون از انتقال تضادهای حاکمیت مانند خرداد ۸۸ جلوگیری نماید، اما بحران های استخوان سوز رژیم مطلقه که از بحران اقتصادی و بحران سیاسی و بحران اجتماعی گرفته و تا بحران محیط و زیست و ترافیک و... تعمیر پیدا کرده است، دیگر خود، معدن انتقال تضاد می باشد.

به هر حال هزینه ای که خامنه ای در این فرآیند کودتا قبل از کودتا می کند به هیچوجه کمتر از هزینه فرآیند کودتای انتخاباتی ۸۸ نخواهد بود.

این هنوز از نتایج سحر است باش تا صبح دولتش بدمد

والسلام

حضور در خاورمیانه می‌تواند به عنوان یک آس برنده برای روسیه باشد، چراکه آنچنانکه در مرحله تقسیم باز تقسیم جهان قبلی، شکست شوروی در افغانستان زمینه تلاشی شدن سیاسی و نظامی در عرصه بین‌الملل برای شوروی و روسیه رقم زد، در این مرحله شکست روسیه در سوریه می‌تواند بستر آچمز شدن سیاسی او را در صفحه شطرنج نظم نوین جهانی را آینده فراهم بکند. به همین دلیل روسیه در این مرحله می‌کوشد تا توسط یک استراتژی چند مولفه‌ای سیاسی و نظامی، خود را برنده این شطرنج سیاسی بکند.

ب - استراتژی چند مولفه‌ای سیاسی و نظامی روسیه در عرصه شطرنج بحران سوریه:

۱ - مؤلفه سیاسی استراتژی روسیه:

الف - تلاش در جهت حضور و مشارکت دولت فعلی سوریه و رژیم مطلقه فقهانی در کنفرانس‌های بین‌المللی توسط تغییر موازنه‌های میدانی نیروهای مخالف اسد در داخل سوریه به نفع دولت اسد با فرسایشی کردن جنگ داخلی سوریه.

ب - وتوی هر گونه قطعنامه شورای امنیت که مانند لیبی بستر ساز مجوز تاخت و تاز نظامی غرب و ناتو به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و اسرائیل در منطقه، توسط ایجاد منطقه ممنوع پرواز هوایی برای نیروی هوایی دولت سوریه می‌شود.

ج - تلاش جهت استقرار و تثبیت این آلترناتیو در عرصه بین‌المللی که تنها راه حل بحران سوریه از طریق سیاسی امکان پذیر می‌باشد نه نظامی که البته روسیه برای تحقق این امر:

اولا می‌کوشد توسط تجهیز تسلیحاتی دولت اسد و بر سر پا نگه داشتن ارتش سوریه در حمایت از دولت و حزب بعث و خانواده اسد از سقوط نظامی دولت سوریه جلوگیری نماید،

ثانیا با فرسایشی کردن جنگ داخلی سوریه جهت افزایش و رشد تضاد میان جبهه مخالف دولت بستر سازی کند،

ثالثا به موازات فرسایشی شدن جنگ داخلی سوریه از آنجائیکه خود درازمدت شدن این جنگ بستری جهت حاکمیت جریان القاعده و جریان سلفیه و جریان اخوان و جریان تکفیری به جای جریان‌های ملی اولیه می‌شود، این امر باعث می‌شود تا روسیه دوباره از سوریه برای غرب یک افغانستان طالبانی بسازد که کمترین وحشت غرب انفجار برج‌های دو قلوی آمریکا خواهد بود.

به همین دلیل است که امروز با عقب نشینی جریان ملی از رهبری بحران سوریه و حاکمیت جریان‌های سلفیه و اخوانی و وهابی و القاعده بر رهبری مخالفین، سیل نیروهای خارجی وابسته به این جریان‌ها به سمت سوریه سرازیر شده‌اند که این موضوع از یک طرف باعث وحشت دولت‌های غربی شده است و از طرف دیگر باعث رضایت آن‌ها، چراکه وحشت آن‌ها از این است که با سقوط دولت اسد و حاکمیت این جریان‌ها بر سوریه یک افغانستان طالبانی در همسایه‌گی اسرائیل تکوین پیدا می‌کند که علاوه بر ایجاد خطر استراتژیک برای کشور متجاوز و اشغالگر اسرائیل پروژه خاورمیانه بزرگ هم بر باد می‌رود و اما بُعد رضایت غرب از این امر به آن خاطر است که با فرسایشی شدن جنگ داخلی سوریه بستری جهت قتل عام این نیروهای سلفی و وهابی و القاعده توسط ارتش سوریه می‌شود. البته رضایت غرب در این رابطه تا آنجاست که توازن قوا در عرصه میدانی به سود دولت اسد به هم نخورد (و گرنه هر زمانی که غرب احساس کند که مانند محاصره القصر توسط ارتش و حزب الله لبنان و سپاه قدس رژیم مطلقه فقهانی وضعیت میدانی به سود دولت اسد در حال رقم خوردن است، همه جانبه وارد عرصه می‌شوند تا جلو بر هم

خوردن این تعادل را بگیرند). به هر حال در این رابطه است که تا کنون روسیه و پوتین موفق و برنده میدان می‌باشند چراکه توانسته‌اند شعار راه حل سیاسی به جای سرنگونی نظامی دولت اسد را امروز در دستور کار همه طرف‌های بین‌المللی موضوع سوریه قرار دهند و به این علت است که روسیه می‌کوشد که در ادامه این مسیر و حرکت خود پس از تحقق اولین گام خود، دومین گام خود که بستر سازی جهت ورود دولت سوریه و رژیم مطلقه فقهانی به کنفرانس‌های بین‌المللی بر دارد، که البته معنای این دومین گام عقب نشینی غرب از برنامه و شعار سرنگونی دولت بعث و خانواده اسد است همان موضوعی که روسیه و پوتین با تمام قوا آن را دنبال می‌کنند.

۲ - مؤلفه نظامی: در خصوص مؤلفه نظامی استراتژی روسیه، این مؤلفه مانند مؤلفه سیاسی بر چند پایه استوار می‌باشد که عبارتند از:

الف - درگیر کردن رژیم مطلقه فقهانی و حزب الله لبنان و دولت عراق در عرصه نظامی جنگ داخلی سوریه تا توسط آن:

اولا هزینه نظامی حضور خود را کاهش دهد،

در ثانی با تقویت نیروی دفاعی دولت اسد علاوه بر روحیه بخشی به ارتش خسته سوریه، زمینه پیروزی‌های میدانی اسد را فراهم کنند.

ب - تجهیز ارتش سوریه به پیشرفته‌ترین سلاح‌های نظامی تاکتیکی و استراتژیکی که آخرین آن‌ها اعلام تحویل سامانه موشکی اس ۳۰۰ است که پس از حمله هوایی اسرائیل به حومه دمشق و اعلام لغو تحریم تسلیحاتی مخالفان دولت از طرف اتحادیه اروپا صورت می‌گیرد. از آنجائیکه سامانه موشکی سطح به هوای دور برد اس ۳۰۰ امروز یکی از کارآمدترین سامانه‌های موشکی جهان به حساب می‌آید که توان رهگیری جنگنده‌ها و موشک‌های کروز و انهدام موشک‌های بالستیک و توانایی پیگیری همزمان ۱۰۰ هدف و درگیری با ۱۲ هدف به صورت همزمان را دارد و زمان آماده سازی آن بر خلاف پاتریوت حدود ۵ دقیقه می‌باشد، به عنوان یک سلاح استراتژیک دفاعی به حساب می‌آید که توان رقابت با سامانه مشهور آمریکائی پاتریوت که امروز در مرزهای ترکیه و اردن و اسرائیل توسط امپریالیسم آمریکا و ناتو مستقر شده‌اند را دارد، از آنجائیکه سامانه اس ۳۰۰ با برد ۳۰۰ کیلومتری که دارد به راحتی می‌تواند بر فراز فرودگاه بن گورین در تل آویو، موشک و هواپیماهای اسرائیل را هدف قرار دهد، به شدت موازنه قدرت نظامی را در منطقه به نفع دولت سوریه به هم زده است، به طوری که علاوه بر تهدید ترکیه و اسرائیل دیگر توسط این موشک‌ها امکان منطقه پرواز ممنوع برای غرب جهت ایجاد پروژه بیابان‌های سوخته لیبی برای سوریه امکان پذیر نمی‌باشد.

ج - جمع بندی: بنابراین ماحصل آنچه گفته شد اینک:

۱ - بحران سوریه که از دو سال اندی پیش در ادامه جنبش آزادی خواهانه و دموکراسی طلبانه بهار عربی از سر گرفته شد در ادامه حرکت خود به علت:

الف - قهر آمیز شدن،

ب - سکتاریست و جدائی از متن مردم در بستر مبارزه آنتاگونیست،

ج - فرقه‌ائی شدن مذهبی و به صورت مشخص ضد شیعی و ضد علوی شدن آن توسط حاکمیت جریان‌های سلفیه و تکفیری و وهابی و اخوانی و طالبانی و القاعده،

د- دولتی شدن مبارزه هم از طرف مخالفین و هم از طرف حاکمین سوریه با ورود اسلام‌های دولتی لائیک ترکیه و سلفی قطر و وهابگری عربستان و شیعه گری رژیم مطلقه فقهانی و طالبانی القاعده و اخوان لیبی و تونس و مصر،

ه - موقعیت ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیک سوریه در عرصه پروژه خاورمیانه بزرگ و هلال شیعیه که از پاکستان تا مدیترانه ادامه دارد،

و- دخالت قدرت‌های بین‌المللی با آخرین توان و تجهیزات خود در دو سوی این جبهه جهت بسترسازی برای نظم بین‌المللی جدید،

ز- شکست شورای امنیت در هدایتگری یکسویه آن مانند لیبی و عراق و افغانستان به علت دیوار وتوی روسیه و چین،

منحرف گردید و بدل به یک جنگ داخلی فرسایشی مرتجعانه شد که تنها بازنده آن مردم محروم سوریه هستند که امروز یا آواره اردوگاه‌ها هستند و یا کشته و زخمی میدان یک جنگ تحمیلی و استخوان سوز شده‌اند و یا اسیر چنگال استبداد رژیم بعثی خانواده‌ها می‌باشند، البته برنده اصلی این جنگ خامانوسوز دولت روسیه و پوتین می‌باشد که تا کنون توانسته است تمامی اهداف تاکتیکی و بین‌المللی خود را دنبال کند.

۲ - شکست و انحراف و رکود جنبش بهار عربی در تونس و لیبی و مصر و یمن و بحرین که معلول:

الف - حاکمیت جریان‌های ارتجاعی اسلام سلفی قطر و اسلام اخوانی مصری و اسلام وهابی عربستانی و اسلام طالبانی القاعده بر این جنبش که بسترساز خروج هژمونی دموکراتیک و مردمی و زحمتکشان و ملی این کشورها شد.

ب - ورود و دخالت سیاسی و نظامی کشورهای غربی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا جهت تثبیت موقعیت سیاسی و اقتصادی خود بر این کشورها که البته این استراتژی تجاوزگرایانه امپریالیستی غرب در کشورهای مختلف مظروف جنبش بهار عربی با تاکتیک‌های مختلفی دنبال شده است که عبارت‌اند از:

تاکتیک بیانان‌های سوخته لیبی،

تاکتیک انقلاب نارس و انحرافی مصر و تونس،

تاکتیک سرکوب نظامی و عربیان در بحران،

تاکتیک نقل و انتقال بین بالائی‌های قدرت در یمن،

ج - فقدان رهبری انقلابی و تشکیلات سازمانگر و برنامه کوتاه مدت و درازمدت و استراتژی مدون که بسترساز یک مبارزه خود به خودی شد که میراث خوار آن جریان‌های سلفی و اخوانی و وهابی و طالبانی و لائیک‌شدن که هم تشکیلات دارند و هم از طرف دولت‌های مرتجع منطقه حمایت می‌شوند.

د - کوتاه مدت بودن مرحله مبارزه دموکراتیک این جنبش در کشورهای مختلف عربی که خود بسترساز رشد و تعالی جنبش دموکراتیک مردمی می‌باشد و عاملی جهت سازمانگری و سازماندهی تشکیلاتی برای انجام مبارزه درازمدت دموکراتیک می‌باشد، البته تکوین و شکل‌گیری رهبری انقلابی که فقدان آن در جنبش بهار عربی در کشورهای مختلف احساس می‌شد در بستر همین مبارزه دموکراتیک درازمدت امکان پذیر می‌باشد.

ه - خلاء جنبش‌های کارگری و زحمتکشان در عرصه مبارزه صنفی و صنفی-سیاسی و صنفی-سیاسی و سیاسی-سیاسی در جنبش بهار عربی، که این خلاء باعث گردید تا جنبش بهار عربی در کشورهای مختلف توان و پتانسیل یک مبارزه درازمدت دموکراتیک نداشته باشد و گرفتار آفت‌های مبارزه زودرس خرده بورژوازی بشود که بهترین محصول این مبارزه کوتاه مدت خرده بورژوازی و روشنفکرانه یا انحراف بود و یا قهرآمیز شدن آن، که هر دو در کشورهای مختلف عربی شاهد آن بودیم.

۳ - منطقه‌ای شدن بحران جنبش آنتاگونیست شده سوریه باعث گردید که شش اسلام دولتی:

الف - لائیک ترکیه،

ب - شیعه گری فقه‌ای ایران،

ج - وهابیت عربستان،

د - سلفی گری قطر،

ه - اخوانیگری مصر و تونس و لیبی،

ه - طالبانی القاعده، جنبش آنتاگونیستی سوریه را عرصه تاخت و تاز هویت طلبانه ارتجاعی خود قرار دهند، از اینجا بود که جنبش آنتاگونیستی سوریه بدل به یک جنگ داخلی ارتجاعی شد.

۴ - بنابراین جنبش آزادیخواهانه مردم سوریه در طول دو سال و اند گذشته خود، سه فرآیند طی کرده است که عبارتند از:

فرآیند اول - که جنبش مترقیانه و انقلابی و مردمی بود که این فرآیند مربوط به زمانی می‌شود که مردم سوریه در کانتکس جنبش بهار عربی بر علیه حکومت استبدادی حزب بعث و خانواده اسد به صورت دموکراتیک و غیر قهرآمیز حرکت کردند و گرچه بلافاصله از طرف نیروهای دولتی سرکوب قهرآمیز شدند، ولی این سرکوب قهرآمیز حکومت باعث شد تا جنبش از موضع عکس‌العملی به موضع قهرآمیز بیافتد که این امر بسترساز فرآیند دوم شد.

فرآیند دوم - جنبش بهار عربی در سوریه از زمانی آغاز شد که جنبش دموکراتیک مردم سوریه در یک حرکت واکنشی و عکس‌العملی گرفتار تله‌ای شدند که آگاهانه حکومت برای آن‌ها طرح ریزی کرده بود و آن تله همان تله آنتاگونیست بود که باعث گردید تا رهبری جنبش از مردم جدا بشود و جنبش آنتاگونیست بهار عربی در سوریه به ورطه سکتاریست بیافتد که خود این امر بسترساز انحرافات بعدی شد که مهم‌ترین آن نیاز رهبران جنبش آنتاگونیست بهار عربی سوریه به مرزهای خارج کشور، جهت تامین تجهیزات تسلیحاتی و تدارکاتی آن‌ها بود، که این نیاز بسترساز دخالت دولت‌های منطقه‌ای برای کسب هویت شد و همین امر سر آغاز استحاله فرآیند جنبش آنتاگونیست بهار عربی سوریه به جنگ داخلی ارتجاعی شد که سفره ساز قدرت‌های بین‌المللی و کشورهای منطقه‌ای و حکومت مرتجع و سرکوب گر داخلی شده است.

۵ - به موازات استحاله جنبش قهرآمیز بهار عربی سوریه به جنگ داخلی فرسایشی، جنگ داخلی سوریه جولانگاه تضادهای بین‌المللی و منطقه‌ای شد که جنس این تضادها ماهیتا با هم متفاوت بودند، چراکه جنس تضادهای منطقه‌ای به علت جنگ هویت طلبانه‌ای که از قبل بین شش اسلام دولتی وجود داشت صورت فرقه‌ای به خود گرفت، در صورتی که جنس تضادهای بین‌المللی اقتصادی-سیاسی می‌باشند.

۶ - در عرصه فونکسیون تضادهای منطقه‌ای در فرآیند سوم جنبش بهار عربی در سوریه زیانکار اصلی ترکیه است که تحت هدایتگری حزب عدالت و توسعه و رجب طیب اردوغان، از آنجائیکه با دخالت همه جانبه روسیه و چین در عرصه سیاسی و اقتصادی و نظامی از حکومت و دولت اسد امکان منطقه پرواز ممنوع و تجاوز ناتو مانند لیبی و عراق و افغانستان فراهم نشد، این خواب و رویای اردوغان تحقق پیدا نکرد و

۱. که آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم این شش اسلام ارتجاعی دولتی عبارت بودند از: ۱- اسلام سلفی قطر، ۲- اسلام وهابی عربستان، ۳- اسلام شیعه گری فقه‌ای ایران، ۴- اسلام لائیک ترکیه، ۵- اسلام اخوان مصر و تونس و لیبی، ۶- اسلام دولتی طالبانی القاعده.

۲. به علت اینکه فکر می‌کرد که جنگ داخلی سوریه مانند لیبی به علت دخالت ناتو که خود یکی از اعضاء آن است به صورت کوتاه مدت با سقوط دولت اسد و حاکمیت بخش ملی این جنبش که وابسته به حکومت ترکیه هستند پایان می‌یابد و در آن صورت رجب طیب اردوغان توسط خواندن نماز در مسجد دمشق می‌تواند به عنوان قهرمان در منطقه مطرح شد و بهترین جایگزین ناصر در این مرحله گردد.

از این مرحله بود که اردوغان و دولت او به هر در و دیواری می‌زدند تا با تجاوز نظامی این جنگ داخلی را بر علیه دولت اسد تمام کنند، اما فرسایشی شدن این جنگ باعث گردید تا علاوه بر اینکه تضاد و جنگ بین رهبری مخالفین اسد بوجود بیاید رفته رفته با جایگزینی جبهه النصره به جای ارتش آزادی سوریه، رهبری هم از دست ترکیه خرج بشود.

۷ - دومین دولت منطقه‌ای که از فرسایشی شدن جنگ داخلی متضرر گردید، رژیم مطلقه فقه‌ای ایران است که امروز به صورت شش دانگ در سوریه در عرصه نظامی و اقتصادی و سیاسی از دولت اسد دفاع می‌کند و این در شرایطی است که ماشین اقتصاد داخل کشور ایران به گل نشسته و بحران سیاسی رژیم مطلقه فقه‌ای به علت بحران اقتصادی و تحریم‌های بین‌المللی (که تاوان این رژیم در خصوص مداخله‌اش در جنگ داخلی سوریه می‌باشد)، به نقطه فلج‌کننده‌ای رسیده است و در زمانی که صنعت

در سوریه دنبال می‌کند که در این رابطه می‌کوشد با سرانگشت اجرائی و نظامی خود یعنی سپاه قدس و حزب الله لبنان با چنگ و دندان از حکومت اسد دفاع بکند.

۸- در عرصه بین‌المللی بزرگترین دولتی که از جنگ داخلی سوریه سود برده است دولت روسیه می‌باشد، چراکه دولت پوتین در سوریه می‌کوشد تا تمامی هزینه‌ها و ضرری که در لیبی و عراق و افغانستان توسط تجاوزات امپریالیستی ناتو متحمل شده در سوریه جبران کنند و در این رابطه بود که تمام قد به حمایت سیاسی و اقتصادی و نظامی دولت اسد پرداختند و تا این تاریخ توانسته است به آنچه که در رابطه با جنگ داخلی سوریه در سر می‌پروراند برسد، چراکه هم از سقوط نظامی اسد جلوگیری کرده‌اند و هم جنگ را فرسایشی کرده و هم کشور ایران و عراق و لبنان در راستای حمایت از دولت اسد درگیر این جنگ داخلی کرده‌اند و هم راه حل سیاسی



جهت حل بحران سوریه به عنوان تنها آلترناتیو به غرب تحمیل کرده‌اند و هم سیاست منطقه پرواز ممنوع در سوریه غیر ممکن ساخته‌اند و بدین ترتیب است که برنده اصلی در جنگ داخلی سوریه دولت پوتین در روسیه می‌باشند. ❖

والسلام

و کشاورزی و تولید ما نیازمند یک دلار سرمایه‌گذاری است (و صادرات نفت رژیم به علت تحریم بین‌المللی تنها محدود به معاملات تهاتری کالاهای بنجل وارداتی از چین شده است) این رژیم مجبور به هزینه کردن ماهانه میلیارد دلاری در عرصه‌های نظامی و اقتصادی یا وام‌های بلاعوض به دولت سوریه شده است. البته دلیل این امر این است که رژیم مطلقه فقه‌ای به درستی می‌داند که به مجرد سقوط دولت اسد، علاوه بر اینکه بستر سقوط حزب الله لبنان آماده می‌شود دولت مالکی در عراق هم ساقط می‌شود و سیاست بالکانیزه عراق در راستای پروژه خاورمیانه بزرگ تحقق پیدا می‌کند و عراق به سه قسمت شمال کرد و مرکزی تسنن و جنوب شیعه بدل می‌گردد و در مرحله سوم نوبت به بالکانیزه کردن ایران می‌رسد. به همین دلیل رژیم مطلقه فقه‌ای شیشه حیات خود را در حفظ حکومت اسد

روزهای معدود و کوتاهی است پس هر یک از شما که مریض یا مسافر است در روزهای دیگری این عمل انجام دهد و برای کسانی که توان جسمی روزداری ندارند باید به جای آن فدیة طعام مسکین بکند و البته هر کس داوطلبانه در این ماه عمل خیری انجام دهد برای او بهتر خواهد بود و البته اگر روزه بگیرد برایتان بهتر است اگر بدانید - ماه رمضان ماهی است که محمد به سرچشمه وحی رسید وحی‌ای که هدایت و روشنگری‌ها برای مردم است وحی‌ای که جدا کننده حق از باطل است پس هر یک از شما که این ماه را فهم کند باید روزه بدارد و هر کس مریض باشد یا مسافر، باید در زمان دیگری روزه بدارد البته خداوند برای شما راحتی می‌خواهد نه سختی باید شماره روزه‌های این ماه به پایان برسانید و در این ماه باید خداوند را به خاطر اینکه هدایتان کرده به بزرگی یاد کنید، باشد که بدین وسیله شکرگذاری کنید - ای محمد اگر بندگان من از تو در باره من بپرسند به آن‌ها بگو که من به شما نزدیکم و هر وقت که شما من را بخوانید من دعوت شما را اجابت می‌کنم، پس شما هم دعوت من را اجابت کنید و به من ایمان آورید تا شما رشد و تکامل پیدا کنید.»

مولوی - مثنوی دفتر سوم / صفحه ۳۸۵ سطر سوم به بعد

این دهان بستنی دهانی باز شد	تا خوردن لقمه‌ای راز شد
طفل جان از شیر شیطان باز کن	بعد از آنش با فلک انباز کن
گر تو این انبان زنان خالی کنی	پر زگوهرهای اجلالی کنی
چند خوردی چرب و شیرین از طعام	امتحان کن چند روزی در صیام
چند شب‌ها خواب را گشتی اسیر	یک شبی بیدار شو دولت بگیر
از فطام خون‌غذایش شیر شد	و زفطام شیر لقمه گیر شد
و زفطام لقمه لقمانی شود	طالب مطلوب پنهانی شود

دیوان حافظ دکتر یحیی قریب صفحه ۳۴۳ سطر سوم به بعد:

سال‌ها پی روی مذهب رندان کردم	تا به فتوای خرد حرص بزندان کردم
من به سر منزل عنقا نه به خود بردم راه	قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم
از خلاف آمد عادت بطلب کام که من	کسب جمعیت از این زلف پریشان کردم
سایه‌انی بر دل ریشم فکن ای سرو روان	که من این خانه به سودای تو ویران کردم
توبه کردم که نبوسم لب ساقی و کنون	می‌گزم لب که چرا گوش بنادان کردم
نقش مستوری و مستی نه بدست من و نست	آنچه استاد ازل گفت بکن آن کردم
آنکه پیرانه سرم صحبت یوسف بناوخت	اجر صبریست که در کلبه احزان کردم
صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ	هرچه کردم همه از دولت قرآن کردم

۱ - ارزیابی نفسانی یا خودسازی قرآنی: در یک کلمه اگر بخواهیم پیام همه انبیاء ابراهیمی، از ابراهیم تا محمد تبیین نمائیم آن یک کلمه فقط و فقط کلمه نقد است. چراکه تمامی انبیاء الهی آمدند تا در کانتکس وحی به انسان نقد کردن بیاموزند، آن نقدی که رسالت همه انبیاء الهی را تشکیل می‌داده است در سه عرصه:

الف - نقد خویشتن،

ب - نقد اجتماع،

ج - نقد اندیشه، خلاصه می‌شود. البته اصطلاحی که قرآن برای این سه عرصه نقد مطرح می‌کند عبارت است از:

۱ - تقوی یا نقد خویشتن،

۲ - امر به معروف و نهی از منکر یا نقد اجتماعی و سیاسی،

۳ - مجادله یا نقد اندیشه و تفکر، گرچه از دیدگاه قرآن سه عرصه خویشتن

و جامعه و اندیشه و تفکر در بستر نقد نمی‌توانند از هم جدا باشند، یا به عبارت دیگر قرآن هرگز نقد مکانیکی خویشتن که همان رهبانیت مسیحیت می‌باشد نمی‌پذیرد و به همین ترتیب نقد اجتماعی مکانیکی که همان عمل زدگی می‌باشد قبول ندارد و به همین ترتیب نقد فکری مکانیکی که تحمیل اندیشه می‌باشد قبول ندارد، بلکه بالعکس قرآن هر سه عرصه نقد را در پیوند با یکدیگر تبیین می‌نماید. یعنی امام حسین در آنجائیکه در وصیت نامه خود به برادرش محمد بن حنفیه قبل خروج از مدینه یا از مکه فلسفه قیام خودش را با عبارت: «انی خرجت لطلب اصلاح دین جدی ارید ان امر بالمعروف و نهی عن المنکر - علت قیام کربلا را امر به معروف و نهی از منکر تبیین می‌نماید» (که آنچنانکه مطرح کردیم همان نقدی اجتماعی و سیاسی می‌باشد)، به موازات آن در دعای عرفه نقد خویشتن را تبیین می‌نماید و در شعارهای عاشورائی خود با بیان «ان لم یکن لکم دین و لا تخافون المعاد فکونوا احرا فی دنیاکم - ای مردم اگر دیندار نیستید و اعتقادی به معاد و آخرت ندارید، بکشید که انسان‌های آزادانه‌ای باشید» نقد اندیشه و اعتقاد را تعریف می‌نماید و یا پیامبر اسلام در ۱۳ سالی که در مکه بود و توسط استراتژی مکی خود تلاش می‌کرد تا قبل از جامعه سازی مدنی خود به فردسازی مکی بپردازد در مکه در کانتکس شعار «لا اله الا الله» می‌کوشید حرکت خود را با تیغ «لا» شروع کند که صد البته «لا»ی حرکت پیامبر اسلام همان نقد می‌باشد که این «لا»ی پیامبر اسلام در سه عرصه قابل تبیین می‌باشد.

نخست در عرصه اندیشه که در آیه ۱۲۵ - سوره نحل به صورت مجادله مطرح می‌کند: «ادع الی سبیل ربک بالحنمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن... - بخوان به راه پروردگارت با حکمت و موعظه نیکو و با ایشان مجادله کن به صورت نکوتر» و آیه ۲۵۶ - سوره بقره که می‌فرماید: «لا اکره فی الدین قد تبین الرشد من الغی فمن یكفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعرصة الثقی لا انفصام لها و الله سمیع علیم - هیچ اکراهی در دین نیست همانا راه از گمراهی آشکار شده است پس آنکه به راه روشن و مشخص شده کفر ورزد به سرکشی خودسر بگردد و آن کس که به راه روشن ایمان پیدا کند همانا او به دست آویزی استوار چنگ زده چراکه خداوند هم شنوا و هم دانا است.»

و در عرصه نقد نفسانی یا نقد خویشتن که قرآن آن را تقوی می‌نامد، آنچنانکه در آیات ۸ الی ۱۵ - سوره شمس چنین مطرح می‌کند: «فألهمها فجورها و تقویها - قد افلح من رزأها - وقد خاب من دساها - کذبت ثمود بطغواها - إذ انبعت أشقاها - فقال لهم رسول الله ناقة الله و سفیها - فکذبوه فعرزوها فدمدم علیهم ربهم بدنبهم فسواها - ولا یخاف عقباها - و قسم به نفس انسان و آنچه که این نفس را اعتلا بخشد پس فجور و تقوا علی السویه در اختیار هر نفسی قرار دادیم تا خودش انتخاب کند پس آن نفسی که تقوی را انتخاب کرد رستگار شد و بالعکس آن نفسی که خود فجور را انتخاب کرد زیانکار گردید جامعه و قوم نمود به علت سرکشی پیامبرشان را تکذیب کردند، کی؟ آن زمانی که یکی از آن‌ها سرکشی کرد اما چون به نقد آن نفر نپرداختند کل جامعه نمود گمراه شدند و لذا هنگامیکه پیامبر آن‌ها دعوت به امر به معروف و نهی از منکر کرد وقعی ننهاند در نتیجه کل جامعه آن‌ها نابود شد.»

و در خصوص نقد سیاسی و اجتماعی که قرآن آن را امر به معروف و نهی از منکر می‌نامد، در آیات ۱۵ الی ۲۶ - سوره نازعات چنین می‌فرماید: «هل أتاک حدیث موسی - إذ ناداه ربّه بالواد المقدس طوی - اذهب الی فرعون إنه طغی - فقل هل لک الی ان تزکی - واهدیک الی ربک فتحشی - فأراه الایة الکبری - فکذب و عسی - ثم ادبر یسعی - فحشر فنادی - فقال أنا ربکم الأعلى - فأخذہ الله نکال الآخرة و الأولى - إن فی ذلک لعبرة لمن یحشی - ای محمد: آیا خبر موسی به تو رسیده است - آن زمانی که پروردگارش او را در وادی مقدس پیچاپیچ و پر گردنه ندا داد - به سوی فرعون روانه شو چراکه او بر جامعه سرکشی می‌کند - آن زمانی که به موسی گفتیم به فرعون بگو آیا می‌خواهی تو را پاک کنم - و تو را به سوی

پروردگارت هدایت نمایم - پس آیه بزرگ وجود را به او بنمایان - اما فرعون در برابر این حرکت موسی تسلیم حقیقت نشد چراکه او آیه بزرگ پروردگارش تکذیب کرد و بر پروردگارش عصیان کرد - پس به حقیقت عریان پشت کرد و در راه کذب و عصیان خود تلاش کرد - پس در برابر موسی توده مردم را بسیج کرد و بانگ برداشت - که من خود پروردگار بزرگ زمین هستم - از اینجا بود خداوند فرعون را در عرصه عصیانش بر خدا و خلق به کيفر گرفتار کرد - تا عبرتی باشد برای آن هائی که توان اندیشیدن دارند.»

بنابراین از نظر قرآن هدف وحی و رسالت همه انبیاء در بستر ذکر یا به خود آمدن آموزش بشریت تبیین می‌شود.

(آیات ۲۱ و ۲۲ - سوره غاشیه) «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ - لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ - ای پیامبر: به مردم بگو که من فقط یک یاد آورنده و مذكر هستم و غیر از این تو بر مردم سلطه‌انی نداری.»

(آیات ۱۷، ۲۲، ۳۲، ۴۰ - سوره قمر) که در این چهار آیه قرآن فقط یک جمله را تکرار می‌کند: «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ - به تحقیق که ما قرآن را برای ذکر بودن آسان کردیم، آیا متذکری است که با این قرآن متذکر شود.»

بنابراین ماحصل آنچه که تا اینجا گفته شد اینک:

الف - کار وحی و رسالت همه انبیاء ابراهیمی فقط در یک کلمه خلاصه می‌شود و آن ذکر یا به خود آوردن است و پیامبران ابراهیمی جز به خود آوردن یا ذکر هیچ رسالت دیگری بر بندگان خداوند ندارند و قرآن هیچ نیست جز زکری برای عالمین تا فقط انسان را در برابر یک سوال قرار دهد و آن سوال مشترک همه بشریت که:

(آیه ۲۶ - سوره تکویر) «فَأَيُّ تَدْهُبُونَ - به کجا می‌روی؟» و کار و پیام و هدف و رسالت تمامی انبیاء ابراهیمی و در راس آن‌ها قرآن و محمد جز این نیست که این سوال مشترک همه انسان‌ها را طرح کنند که «به کجا می‌روی؟» و در همین رابطه است که قرآن می‌شود زکری برای همه انسان‌های تاریخ که این سوال مشترک دارند.

(آیات ۲۷ الی ۲۹ - سوره تکویر) «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ - لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ - وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ - قرآن و وحی محمد چیزی نیست جز تذکره‌انی برای همه انسان‌ها، آنهائی که می‌خواهند متذکر شوند و بر صراط مستقیم پایدار بمانند البته در این راه هر کس خود بخواد می‌تواند بر صراط مستقیم قرار گیرد و هر کس خود نخواهد و خود انتخاب نکند نمی‌تواند بر صراط مستقیم قرار گیرد.»

ب - زکری که انبیاء ابراهیمی و قرآن منادی آن می‌باشد در یک کلمه آموزش نقد است.

(آیه ۱۰۵ - سوره مائده) «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا أْتَيْتُمُ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعَكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ - ای کسانی که ایمان آوردید بر شما باد خودتان اگر شما راه را پیدا کرده باشید هیچکس نمی‌تواند شما را گمراه کند، چراکه همه راه‌ها به او ختم می‌شود، پس ای پیامبر این‌ها را به آنچه در حال عمل کردنش هستند آگاه کن.»

ج - نقدی که پیامبران موظف به آموزش آن به انسان‌ها هستند در سه عرصه تقسیم می‌شود:

۱ - نقد فکری،

۲ - نقد نفسانی،

۳ - نقد اجتماعی.

د - در دیسکورس قرآن «ابراهیم ابوالانبیاء» یا پدر و بنیانگذار حرکت

انبیاء الهی می‌باشد.

(آیه ۴ - سوره ممتحنه) «فَقَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ... - برای شما ابراهیم به عنوان یک اسوه و نمونه می‌باشد.»

(آیه ۱۲۵ - سوره نساء) «وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا - و بهترین دین از آن کسی است که به خدا روی آورد و عمل شایسته انجام دهد و پیروی کند روش ابراهیم که بر توحید استوار بود و به همین دلیل خداوند ابراهیم را خلیل خود می‌دانست.» شخصیتی که قرآن برای ابراهیم به عنوان بنیانگذار اندیشه توحیدی در تاریخ بشریت تعریف و ترسیم می‌کند عبارت است از یک نقاد فکری، آنچنانکه قرآن شخصیت موسی را به عنوان یک «نقاد اجتماعی» و شخصیت عیسی را به عنوان یک «نقاد نفسانی» و محمد را به صورت یک نقاد سه مولفه‌انی «فکری و اجتماعی و اخلاقی» ترسیم می‌کند.

ه - از منظر قرآن ابراهیم نقد فکری خود را از خود خدا شروع کرد و با خود خدا به مجادله پرداخت آن زمانی که ابراهیم به خداوند می‌گوید، (آیه ۲۶۰ - سوره بقره) «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُخْبِي الْمَوْتَى قَالَ أُولِمُ تُوْمُنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَئِن لِّيَطْمَنَّ قَلْبِي... - و آنگاه که ابراهیم به پروردگارش گفت: پروردگار من بر من بنمایان که چگونه مردگان را زنده می‌کنی - پس پروردگار به ابراهیم گفت مگر تو ایمان نداری؟ ابراهیم در پاسخ گفت: آری ولی اطمینان قلبی و فکری ندارم.»

و در (آیات ۷۴ الی ۷۶ - سوره هود)، زمانی که ابراهیم در باب عذاب قوم لوط با خداوند مجادله می‌کند و خداوند را به سوال و چرائی کشانیده، خداوند در پاسخ به ابراهیم می‌گوید: «فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبَشْرَىٰ بِيَادُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ - آن زمانی که ابراهیم خوف و ترسش فرو ریخت در باب عذاب قوم لوط با ما (خداوند) به مجادله پرداخت پس ما (پروردگار) به او گفتیم: یا ابراهیم اعرض عن هذا... - ای ابراهیم در گذر از این و بیش از این با ما مجادله نکن.»

و - بعد از خداوند دومین عرصه‌انی که از دیدگاه قرآن ابراهیم به نقد فکری پرداخت مقابله با اندیشه‌های پدرش که فردی بت ساز و بت پرست و مشرک بود می‌باشد، آن زمانی که در مقابله با اندیشه پدرش در عنفوان نوجوانی خطاب به پدرش می‌گوید: (آیات ۴۱ الی ۴۶ - سوره مریم) «وَأَذِّنْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا - إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا - يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا - يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا - يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا - قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمَ لَئِن لَّمْ تَتَّعِذْ لَارْجَمَتَكَ وَاهْجَرْتَنِي مَلِيًّا - ای پیامبر: ابراهیم را یاد کن چراکه او پیامبر صدیق خداوند بود - آن زمانی که به پدرش گفت ای پدر چرا بتی را پرستش می‌کنی که نه می‌شنود و نه می‌بیند و نه تو را از چیزی بی‌نیاز می‌کند - ای پدر آگاهی و علمی به من رسیده که تو فاقد آن می‌باشی از من پیروی کن اگر می‌خواهی به صراط مستقیم دست پیدا کنی - ای پدر بندگی شیطان مکن که او عاصی بر خداوند است ای پدر بیم آن دارم که تو در بستر این اندیشه‌ها گرفتار عذاب رحمان بشوی - پس پدر ابراهیم در پاسخ خطاب به ابراهیم گفت: ای ابراهیم مگر تو از خدایان من روی گردانیدی؟ اگر بس نکنی تو را سنگسار می‌کنم - ای ابراهیم از خانه من بیرون برو و از من دور شو تا تو را نبینم.»

و بدین سان بود که پدر در پاسخ به نقد فکری ابراهیم، او را از خانه بیرون کرد و ابراهیم جوان را آواره کوه و صحرا نمود ولی مگر ابراهیم باز دست از عقیده و نقد اندیشه برمی‌دارد، او اصلا رسالت خود را در نقد اندیشه می‌بیند، اینجا بود که بعد از مجادله و نقد پدرش به نقد اندیشه جامعه پرداخت.

(آیات ۷۵ الی ۸۰ - سوره انعام) «وَكَذَلِكَ نُرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ - فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ - فَلَمَّا رَأَىٰ الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَيْتَ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ - فَلَمَّا رَأَىٰ الشَّمْسُ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ - إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلذِّكْرِ فَطَرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ - وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَن يُشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ - از آنجا که به ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را نشان دادیم از یقین کنندگان شد - پس همین که شب فرا رسید ابراهیم تا ستاره‌هایی دید به مردم گفت این ستاره پروردگار من است و به مجرد اینکه ستاره افول کرد گفت من غروب کنندگان را دوست ندارم پس آن وقتی که ابراهیم ماه را دید گفت این پروردگار من است پس زمانی که ماه غروب کرد گفت اگر پروردگار من مرا هدایت نکند از گروه گمراهان خواهم بود - پس چون ابراهیم خورشید را دید گفت این پروردگار من است این بزرگتر است پس آنگاه که خورشید غروب کرد گفت ای قوم من از آنچه شریک خدا قرار دهم بیزارم - من روی آوردم به کسی که آسمانها و زمین را آفرید در حالی که موحد هستم و از مشرکان نیستم - آنگاه بود که قوم او با او مواجه کردند پس ابراهیم به آنها گفت آیا با من در باره خدا مواجه می‌کنید و حال آنکه مرا هدایت کرد و من از کسانی که شریکش قرار می‌دهید نمی‌ترسم مگر اینکه پروردگار من چیزی بخواهد علم پروردگارم به همه چیز وسعت دارد آیا متذکر نمی‌شوید.»

و از بعد از این مرحله بود که ابراهیم نقد فکری خود را از جامعه به سمت سیاست و حکومت کشانید و با شکستن بت‌های بت خانه پرده دورغین از چهره دستگاه حکومت که از مذهب بت پرستی برای خود روپوش دینی ساخته بود برداشت.

(آیات ۵۱ الی ۷۰ - سوره انبیاء) «وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ - إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاتِيْلُ الَّتِي آنتُمْ لَهَا عَاقِبُونَ - قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ - قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ - قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ - قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ - وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ - فَجَعَلَهُمْ جَذَائِدًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ - قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ - قَالُوا سَمِعْنَا فَتَىٰ يَدْعُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ - قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ - قَالُوا أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ - قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطَفُونَ - فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ - ثُمَّ نَكَسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطَفُونَ - قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ - أَفَ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ - قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ - فَلَنَّا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ - وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ - به تحقیق که ما در گذشته به ابراهیم آن رشدی را که می‌توانست داشته باشد دادیم ما آگاه به او بودیم - آن وقتی که ابراهیم به جامعه‌اش و پدرش گفت: این بت‌ها چیست که به عبادت آنها کمر بسته‌اید - جامعه در پاسخ ابراهیم گفتند: ما پدران خویش را پرستش‌گر آنها یافتیم - ابراهیم در پاسخ به جامعه‌اش گفت: شما با پدرانتان در ضلالتی آشکارا بوده‌اید - جامعه به ابراهیم گفتند آیا تو بازیگر هستی یا بر حقیقت با ما برخورد می‌کنی؟ - ابراهیم در پاسخ به آنها گفت پروردگار شما پروردگار آسمانها و زمین است و من بر این شهادت می‌دهم - ابراهیم گفت: به خدا سوگند پس از آن که پشت کنید و بروید در کار بت‌هایتان حیل می‌کنم - پس ابراهیم به جان بت‌ها افتاد و آنها را خورد کرد مگر بت بزرگ شاید مردم به او مراجعه کنند - پس جامعه پس از اینکه بت‌های خود را شکسته دیدند از خود پرسیدند چه کسی با خدایان ما چنین کرده است بی شک هر که کرده از ستمگران بوده است - پس بعضی از آنها گفتند: شنیدیم جوانی هست که نامش ابراهیم است و

او همیشه بت‌های ما را به بدی یاد می‌کرد - پس گفتند ابراهیم را به محضر مردم بیاورید تا خود او شهادت بدهد - پس قوم به ابراهیم گفتند: ای ابراهیم آیا تو با خدایان ما چنین کرده‌ای؟ - پس ابراهیم به قوم پاسخ داد: این بت بزرگشان چنین کرده اگر می‌توانید از خود او بپرسید - در این هنگام بود که مردم به خود آمدند و گفتند شما خودتان ستمگرانید - سپس سر به زیر انداختند و خطاب به ابراهیم گفتند: که تو خود می‌دانی که این بت‌ها سخن نمی‌گویند - پس ابراهیم در پاسخ گفت پس چرا غیر خدا چیزی را که به هیچ وجه سودتان ندهد و زیان نرساند پرستش می‌کنید - پس ابراهیم خطاب به جامعه گفت: قباح بر شما و بر آنچه غیر از خدا می‌پرستید چرا به کار خود نمی‌اندیشید؟ - پس بعضی از افراد قوم به بعضی دیگر گفتند که باید ابراهیم بسوزانید و به این ترتیب خدایانتان را یاری بکنید - پس ابراهیم را در آتش انداختند و ما به آتش گفتیم که ای آتش بر ابراهیم گل سرخ و سالم باش - قوم در باب ابراهیم نیرنگی کردند و ما آنان را زیانکار کردیم.»

ز - از دیدگاه قرآن ابراهیم «نقاد اندیشه» بودند و موسی «نقاد اجتماعی» و عیسی «نقاد اخلاقی و نفسانی» و محمد در راستای حرکت این سه الگو تلاش کرد تا این سه مؤلفه را در حرکت خویش پیوند دهد و به این ترتیب بود که پیامبر اسلام از یک طرف اعلام می‌کرد «بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» - من مبعوث شدم تا اخلاق را کامل کنم» و از طرف دیگر می‌فرمود «لیس رهابنیه فی الاسلام» - در اسلام رهابنیه نیست»، یا «رهابنیه الدینی الجهاد رهابنیت» - دین من جهاد است»، یا «مداد العما افضل من دماء الشهداء» - قلم اندیشمندان از خون شهداء ارزشمند تر است.»

بنابراین پیامبر اسلام دین خود را بر سه پایه نقد نفسانی و نقد فکری و نقد اجتماعی استوار کرد، البته اینکه در عرصه جامعه سازی کدامین یک از این سه مؤلفه عمده می‌شود تا دو مؤلفه دیگر در کانتکس آن معنی پیدا کند، نسبت به شرایط مختلف تاریخی جامعه متفاوت می‌باشد، اما آنچه مسلم است اینکه در ساختن اجتماعی باید این سه مؤلفه نقد وجود داشته باشد در شرایطی باید توسط نقد اندیشه اقدام به نقد اجتماعی بکنیم و در شرایط دیگر آنچنانکه ابراهیم خلیل نشان داد در عرصه نقد فکری و اندیشه می‌توان نقد نفسانی و نقد اجتماعی کرد و بالعکس، آنچنانکه در حرکت موسی از زاویه قرآن مشاهده کردیم موسی در بستر نقد اجتماعی کوشید به نقد اندیشه و نقد نفسانی بپردازد و یا آنچنانکه عیسی مسیح آن زمانی که به عنوان یک یهودی تجدید نظر طلب کوشید حرکت خودش در کانتکس نقد اخلاقی بر علیه یهودیت منحن شده شکل دهد، توانست در چارچوب نقد اخلاقی یهودیت منحن شده هم نقد فکری بکند و هم نقد اجتماعی، بنابراین شعار استراتژیک «لا اله الا الله» پیامبر اسلام هم نقد نفسانی است و هم نقد اجتماعی و هم نقد فکری. لذا در کادر این شعار بود که همین پیامبر در جنگ خندق در باره ضربه علی می‌گوید: «ضربه علی یوم خندق افضل من عبادت الثقلین» - ضربه علی در خندق از همه عبادت‌های جن و انس برتر می‌باشد» و یا در جای دیگر در کادر همین شعار می‌گوید: «بعثت علی شریعه سمحه و سهله.»

ح - قرآن رمز فهم وحی را تقوی می‌داند. (آیه ۲ - سوره بقره) «ذَلِكِ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ - این کتاب هستی و وجود و بالتبع این کتاب وحی تنها می‌تواند هدایتگر متقین باشد.» به قول مولوی:

زانکه از قرآن بسی گمراه شدند
زین رسن قومی درون چه شدند
مر رسن را نیست جرم ای عنود
چون تو را سودای سر بالا نبود

بنابراین علت اینکه قرآن رمز فهم کتاب وجود و کتاب وحی داشتن عینک تقوی می‌داند به این دلیل است که تا انسانی مسلح به سلاح نقد خویشتن نباشد نمی‌تواند هستی و جامعه و انسان و تاریخ و قرآن را فهم و نقد بکند. ط - آنچنانکه در (آیات ۱۰۴ و ۱۱۰ و ۱۱۴ - سوره آل عمران) مشاهده

کردیم: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» - و باید گروهی از شما باشند که در جامعه به خیر دعوت کنند و مطابق آن به معروف امر نمایند و از منکرهای اجتماعی منع کنند این‌ها رستگارانند»، امر به معروف و نهی از منکر آنچنانکه امروز اسلام فقهاتی در جامعه تبلیغ می‌کند یک امر فقهی نیست بلکه بالعکس، آنچنانکه امام حسین در وصیت‌نامه خود به برادرش محمد بن حنفیه مطرح می‌کند: «انی خرجت لطلب اصلاح دین جدی ارید آن امر بالمعروف و نهی عن المنکر - علت قیام من اصلاح دین پیامبر اسلام در عرصه امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد»، امر معروف و نهی از منکر از نظر قرآن در کانتکس نقد سیاسی تعریف می‌شود نه چارچوب فقهی، آنچنانکه اسلام روایتی یا اسلام فقهاتی یا اسلام ولایتی امروز بر طبل آن می‌کوبد.

۲ - روزه ماه رمضان بسترساز تقوی و نقد خویشتن می‌باشد: گرچه آنچنانکه در آیه ۱۸۲ - سوره بقره مشاهده کردیم، روزه به عنوان یک پراتیک خودسازی و عبادی قبل از اسلام وجود داشته است و پیامبر اسلام در سنین قبل از بعثت که عضو گروه حنفا بودند به تاسی از این امر می‌کوشیدند تا در طول یک ماه دور از جامعه در عرصه روزه‌داری به خودسازی بپردازد، اما از آنجائیکه پیامبر اسلام بنابه دلایلی که هنوز بر ما مشخص نیست این ماه را رمضان انتخاب می‌کردند و از آنجائیکه پیامبر اسلام در این ماه بود که توانست وجود خود را مهبط وحی خدا بکند، این امر بر مسلمین واجب شد که به تاسی از پیامبر اسلام این ماه را برای روزه‌داری و نقد خویشتن انتخاب بکنند. بنابراین خود ماه رمضان به لحاظ زمانی دارای تمایزی با دیگر زمان‌ها نمی‌باشد و علت طرح آن در قرآن نه به لحاظ ارزش زمانی خود ماه رمضان است که در این رابطه همه ماه‌ها سال مساوی می‌باشند و در زمان بین رجب و شعبان و شوال و ذی القعدة و ذی الحجة و غیره تفاوتی وجود ندارد و همه زمان‌ها صورت مساوی دارند. علت طرح رمضان برای روزه‌داری در قرآن به این علت است که پیامبر اسلام در این ماه به مهبط وحی خدا دست پیدا کرد، آنچنانکه نماز و دیگر اشکال عبادتی همگی بعد از بعثت پیامبر اسلام توسط خود پیامبر بر جامعه مسلمین سرازیر شد. موضوع رمضان و روزه‌داری هم گرچه یک واجب قرآنی می‌باشد، ولی دلیل اصلی طرح آن آنچنانکه اسلام فقهاتی و اسلام روایتی و اسلام ولایتی می‌گوید یک موضوع فقهی نیست بلکه یک تجربه وجودی پیامبر اسلام بوده که توانسته است در اعتلا و معراج وجود انسان پاسخ مثبت بدهد و به علت اینکه ما این پاسخ مثبت در شخصیت پیامبر مشاهده کردیم به تاسی از او ماه رمضان با پراتیک روزه‌داری جهت نقد خویشتن و خودسازی آنچنانکه محمد انتخاب کرد، انتخاب می‌کنیم و با روزه‌داری در این ماه می‌کوشیم تا با خودسازی و نقد خویشتن خود را آماده نقد فکری و نقد اجتماعی بکنیم و توسط تقوای نقد خویشتن در بستر روزه‌داری بتوانیم عینکی بسازیم برای فهم وجود و قرآن و جامعه و تاریخ و انسان که بی این عینک آنچنانکه قرآن می‌گوید امکان نه فهم وجود و نه فهم وحی و نه فهم تاریخ و نه فهم اجتماع است.

البته نکته‌ای که در این رابطه نباید از نظر دور بداریم اینکه منهای مکانیزم روزه‌داری جهت خودسازی و نقد خویشتن مکانیزم دیگری که در اسلام قرآنی مطرح شده مکانیزم احرام است، چراکه در احرام حج هم به علت امساک‌هایی که برای محرم تعیین شده است نفس انسان این آمادگی پیدا می‌کند تا خود را بیابد و در کانتکس این حضور بتواند به نقد خویش بپردازد و البته دلیل این امر هم آن است که کلا بین «خود» و «من» در عرصه ارزیابی نفسانی یک تمایز موضوعی وجود دارد که بی توجهی به آن باعث می‌گردد تا به ورطه عرفا و تصوف در عرصه خودسازی گرفتار شویم. توضیح اینکه آنچنانکه از (آیات ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ - سوره شمس و آیه ۷۸ - سوره نحل) «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» - خداوند آن زمانی که شما را از شکم‌های مادرانتان بیرون آورد هیچکدام از شما

آگاهی و دانش از قبل نداشتید منابع شناخت بعدا برای شما حاصل شد» فهم می‌شود، می‌توان دریافت که نفس انسان در آغاز تولد در جایگاه صفر قرار دارد و شکل پذیری آن بعدا در عرصه رنگ پذیری این جهانی برایش اتفاق می‌افتد و همین رنگ پذیری انفعالی نفس انسان در این جهان است که باعث می‌شود تا از یک نفس علی السویه انسان «خود» های گوناگونی شکل گیرد که البته در زیر «خود» های رنگارنگ هر فردی یک «من» اصلی وجود دارد که این «من» اصلی در گورستان «خود» های هر فردی مدفون می‌باشد، که تنها راه خلاص «من» هر فردی کنترل و مهار «خود» ها است، نفس گشایی آنچنانکه در عرفان و تصوف معمول می‌باشد از آن جهت از نظر قرآن مردود می‌باشد که خود نفس انسان بستر سازنده «من» حقیقی انسان می‌باشد و بدون پرورش نفس در عرصه پراتیک خودسازی امکان مهار «خود» های فرد و پرورش «من» انسانی نمی‌باشد. البته قابل توجه است که گرچه «خود» های هر فردی متفاوت می‌باشد، اما «من» حقیقی انسان در تمامی انسان‌ها مساوی و اصلا یکی می‌باشد و به همین دلیل است که «من» حقیقی انسان از نظر قرآن به اندازه کل انسان‌ها دارای ارزش می‌باشد. (آیه ۳۲ - سوره مانده) «...مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا...» - هر کس که نفسی که فساد در زمین نکرده بکشد به مثابه آن است که همه بشریت را کشته است و آن کس که نفسی را زنده بکند به مثابه آن است که همه بشریت زنده کرده است.

بنابراین توسط روزه و احرام حج ما می‌توانیم با مهار «خود» های گورستان «من» خویش، «من» حقیقی خود را صیقل بدهیم و آن را آماده پراتیک اجتماعی بکنیم در این رابطه است که کویریات یا خودسازی برای هر فردی به عنوان یک ضرورت وجودی تلقی می‌شود که بی آن، امکان نقد اجتماعی و نقد فکری و فهم جهان و وحی و تاریخ و اجتماع وجود ندارد.

بر در حق کوفتن حلقه وجود

بیغمبر رکوع است و سجود

مولوی ❖

والسلام



و ثروت و معرفت این مملکت به صورت مستقیم و غیر مستقیم در خدمت او می‌باشد، با یک حکم مصدق را داخل گور کافر می‌خواند و جبهه ملی را مرتد اعلام می‌کند، حکم اعدام زندانیان محکومی که حکم خود را در زندان خود کشیده‌اند صادر می‌کند و ده‌ها هزار نفر از این زندانیان را در عرض یک هفته در گورهای دسته جمعی دفن می‌کند، اقتصاد کشور را مال خرها می‌داند، شعارش «جنگ، جنگ تا رفع فتنه در کل جهان است» و خودش خط قرمز هر گونه نقد و انتقادی می‌باشد، چراکه بری از هر گونه خطا و اشتباه است و اسلام را در حمایت اقتصادی و نظامی و سیاسی از خانواده اسد در سوریه به نمایش می‌گذارد، یک روز اندیشه خود را هم سنگ اندیشه احمدی نژاد می‌داند، روز بعد او را منحرف اعلام می‌کند، یک روز شعار «جنگ، جنگ تا رفع فتنه در کل جهان» می‌دهد، روز دیگر با سلاح‌های قلاچاق اسرائیل به جنگ صدام می‌روند، شکنجه و جنایت و تجاوز در گوانتاناما و ابوغریب حرام است، اما در سیاه چال‌های او تحت لوای تعزیر و حدود و قصاص اسلامی نه تنها مشروعیت دارد که اصلا عبادت می‌باشد، به هیچ اصول اخلاقی و انسانی و بین‌المللی به جز حفظ حکومت خود که اوجب الواجبات می‌باشد اعتقادی ندارد و در راه نفی مخالفین، همه چیز را بر خود مباح می‌داند، «سنگ‌ها را بسته و سگها را رها کرده».

ج - در عصر شریعتی به علت اینکه اسلام بزرگترین قتل فرهنگی رژیم توتالیتر پهلوی بود و بستر ساز فرهنگی تاریخ و مردم ایران بود، مبارزه نجات اسلام شریعتی هم مضمون نجات مسلمین داشت و هم مضمون مبارزه آگاهی‌بخش برای نجات مردم ایران؛ و در همین رابطه تنها نیروی عمده مخالف شریعتی پس از رژیم توتالیتر پهلوی، روحانیت حوزه بود که تحت اسلام فقهاتی و اسلام روایتی و اسلام زیارتی و اسلام شفاعتی می‌کوشیدند به جنگ اسلام قرآنی و اسلام رهائی‌بخش و اسلام نبوی و اسلام علوی شریعتی بروند که پر واضح است که در این چنین نبردی بی شک شریعتی پیروز می‌شد، آنچنانکه پیروز هم شد. اما در جامعه امروز رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران با دولتی کردن دین و اسلام و شریعت در کانتکس اسلام ولایتی و اسلام فقهاتی خودش، همه چیز را در خدمت تثبیت حکومت خودش در آورده است. از عاشورا تا چاه‌های مسجد جمکران، از نماز و مسجد و ائمه جمعه و جماعت و حوزه و روحانیت تا مداح‌ها و شعراء و قیر ائمه و امام زاده‌ها، از سفر حج تا زیارت کربلا و نجف و زینب و ... طبیعی است که مبارزه با چنین رژیمی برای این مردم مسلمان که توان تمیز بین اسلام فقهاتی و اسلام ولایتی و اسلام رساله‌انی و اسلام روایتی و اسلام زیارتی و اسلام شفاعتی را با اسلام قرآن و اسلام نبوی و اسلام ابراهیمی و اسلام علوی ندارند، کاری بس پیچیده و کارستان می‌باشد. از آنجائیکه این مردم به غلط اعتقاد به اسلام را اعتقاد به رژیم مطلقه فقهاتی تلقی می‌کنند (چراکه سردمداران رژیم مطلقه فقهاتی خود را تنها متولیان ناب اسلام محمدی می‌دانند)، خیلی طبیعی خواهد بود که اسلام گریزی و دین‌گریزی و هر هری مذهبی، برعکس زمان شریعتی که اصلا وجود نداشت در جامعه امروز ایران به صورت یک امر مترقیانه و سیاسی برای جوانان و قشر آگاه در بیاید که این امر کاملا با زمان شریعتی اختلاف دارد، چراکه در زمان شریعتی شعار قشر آگاه «**یدخلون فی دین الله افواجا**» بود، در صورتی که در این زمان «**یخرجون فی دین الله افواجا**» می‌باشد و همین موضوع در این شرایط باعث شده تا شرایط مبارزه برای هواداران شریعتی سخت تر از زمان شریعتی بشود و دلیل این امر هم این است که هواداران شریعتی باز در این عصر هم تنها راه رهائی مردم ایران را در بستر حرکت آگاهی‌بخش اسلام رهائی‌بخش نبوی و قرآنی بدانند، چراکه هواداران شریعتی در این عصر اعتقاد دارند که تنها آلترناتیو اسلام فقهاتی و اسلام ولایتی و اسلام زیارتی و اسلام شفاعتی و اسلام روایتی باز مانند دوران شریعتی اسلام قرآنی و اسلام نبوی و اسلام علوی است و به جز این اسلام هیچ حرکت فکری دیگری نمی‌تواند به جنگ اسلام حاکم برود و طبیعی است که از نظر هواداران شریعتی تا زمانی که آلترناتیو این اسلام حکومتی و فقهاتی برای مردم تعیین نشود،

ب - گرچه رژیم پهلوی یک رژیم توتالیتر و مستبد و ضد انسانی و آزادی کش و وابسته به امپریالیسم جهانی بود، ولی به علت اینکه بر روی پنجه بوکس چندی خود لباس مذهب و شریعت نبوشانیده بود، مبارزه با او ساده تر از مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی است که در لباس اسلام ولایتی، اسلام فقهاتی، اسلام زیارتی، اسلام شفاعتی، اسلام روایتی و اسلام مداحی‌گری انسانیت و اخلاق و آزادی را به چالش کشیده است و بیش از ۸۰٪ قدرت سیاسی، اقتصادی، نظامی، اداری، قضائی، تقنینی، اجتماعی و ... طبق همین قانون اساسی در ید مقام عظمای ولایت در آورده است که مادام العمر بر منصب قدرت تکیه زده و خط سرخ نظام می‌باشد و حکمش فصل الخطاب نه منتخب کسی است و نه در برابر هیچ نهادی پاسخگو است و نه هیچ نهادی حتی مرجعیت شیعه فقهاتی حوزه توانائی آن را دارد که به او بگوید «بالای چشمت ابرو است» چراکه با او آن می‌کنند که با حسنعلی منتظری کردند. این مقام عظمای ولایت کسی است که خود با شورای نگهبان منتصب خود، شورای خبرگان انتخاب کننده خود، او را انتخاب و انتصاب می‌کند و با همین شورای نگهبان منتصب خود، تمامی نهادهای انتخابی مملکت از رئیس جمهور تا نمایندگان مجلس شورا و دیگر نهادهای اجرایی انتخاب و انتصاب می‌کند و پس از انتصاب و انتخاب خود به مردم تکلیف فقهی می‌کند تا به منتخبین و منتصبین او رای بدهند و البته اگر خدای ناخواسته مانند خرداد ۸۸، منتخب او از صندوق در نیامد با کهریزک و اوین و سر نیزه و سربازان گمنام امام زمان و لباس شخصی‌های قمه کش خود که در شهر و روستا نهادینه شده‌اند، معجزه می‌کند و فتنه را می‌خواباند و در نماز جمعه ۲۹ خرداد ۸۸ اعلام می‌کند که «احمدی نژاد بیشتر به من نزدیک و هم فکر است تا هاشمی رفسنجانی». همان هاشمی رفسنجانی که روز دوم خرداد ۷۶ در پای صندوق در باب او گفت که «هیچکس در این دنیا از هاشمی به من نزدیک تر نیست، در برابر هیچ نهادی و مقامی پاسخگو نیست خود را نماینده امام زمان می‌داند، با یک فرمان قانون مطبوعات و قانون زندان‌های سیاسی را از روی میز نمایندگان مجلس بر می‌دارد، دولتی در سایه با بیش از ۳۵۰ مشاور (بخوان وزیر) تشکیل داده است که در عرض یک شب حکم عزل وزیر اطلاعات احمدی نژاد را لغو می‌کند و برای یک هفته احمدی نژاد را خانه نشین می‌کند، با یک فرمان حکم احمدی نژاد در باره معاونت اسفندیار رحیم مشائی را لغو می‌کند، دستور نمایندگان مجلس را تعیین می‌کند، منهای تمام دستگاه رسانه ملی اعم از رادیو و تلویزیون که تنها بیش از ۲۰ کانال تلویزیونی و تعداد بیشماری کانال رادیویی به زبان‌های مختلف در خدمت می‌باشند، تمامی روزنامه‌ها به شکل مستقیم و غیر مستقیم در اختیارش قرار دارد، تمامی نهادهای تبلیغاتی مذهبی از حوزه‌های فقهاتی تا مساجد و منابر و مداحان و هیئت‌های عزاداری به وسیله انتصاب نمایندگان خود در خدمت اهداف خود نهادینه کرده است، کلیه نهادهای علمی کلاسیک کشور از مهد کودک تا دانشگاه با نصب مستقیم و غیر مستقیم نمایندگان و سربازان گمنام امام زمان در اختیار خود در آورده است، سه قوه قضائیه و مقننه و مجریه به صورت مستقیم یا غیر مستقیم توسط شورای نگهبان به صورت نهاد انتصابی خود کرده است، تمام قوای نظامی و انتظامی و سپاه و بسیج و لباس شخصی‌های قمه کش به صورت مستقیم تحت فرماندهی خویش قرار داده است، تمامی نهادهای اقتصادی خارج از دولت اعم منافع آستانه‌های امام و امام زاده‌ها و نهادهای اقتصادی غیر دولتی از بنیاد مستضعفین تا موقوفات و خمس و نکات در اختیار خود قرار داده است، توسط شورای تشخیص مصلحت نظام تمامی قوانین و برنامه‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی خارج از مجلس و دولت تنظیم و تدوین می‌کند، با حکم دولتی افراد را کاندید می‌کند و با حکم غیر دولتی توسط شورای نگهبان افراد را غربال می‌کند، خود را نماینده خدا و جانشین پیامبر و امام زمان می‌داند، تمامی نهادهای قدرت

هیچگونه مقابله آزادیخواهانه و رهانبیخشی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نمی‌تواند به صورت ریشه‌ای و درازمدت در این کشور شکل گیرد. البته این امر برای خود رژیم مطلقه فقهاتی هم روشن می‌باشد، چراکه این رژیم از همان آغاز کوشید با مسخ اندیشه شریعتی یک شریعتی دولتی مانند مطهری دولتی بسازد که خنثی و عقیم باشد که به علت جوهر آگاهی‌بخش اندیشه شریعتی، این ترفند رژیم مطلقه فقهاتی با شکست روبرو گردید^۱.

د - در زمان شریعتی به علت اینکه از دهه چهل هم در جهان و به تبع آن در ایران با پیروزی انقلاب الجزایر در منطقه و پیروزی انقلاب چین و هند و کوبا در جهان مبارزه رهائی‌بخش خلق‌ها، وارد فاز نوینی از استراتژی شده بود که مشخصه اساسی آنها عبارت بود از:

۱ - جوهر ضد امپریالیستی تمامی این انقلابات و این مبارزات: به این ترتیب که از آنجائی که از بعد از جنگ بین‌الملل دوم، قدرت‌های متفقین پیروزمند در این جنگ (که به رهبری امپریالیست آمریکا و استفاده از سلاح بمب اتمی توسط این قدرت امپریالیستی به انجام رسید) سیطره حاکمیت سیاسی و نظامی و اقتصادی و فرهنگی خود را بر کشورهای تحت سلطه بیشتر کردند و این امر باعث گردید تا خلق‌های تحت سلطه به مجرد پایان جنگ و تقسیم باز تقسیم جهان، بین قدرت‌های سلطه گر فاتح جنگ بین‌الملل دوم، مبارزات رهائی‌بخش خود را با قدرت‌های منطقه‌ای دست نشانده و قدرت‌های امپریالیستی فاتح از سر گیرند، به همین دلیل بدون استثناء تمامی این مبارزات از مضمون و جوهره ضد امپریالیستی برخوردار بودند.

۲ - گرچه دکتر محمد مصدق و مبارزات دموکراتیک و رهائی‌بخش او بر علیه قدرت امپریالیستی بریتانیای کبیر و حکومت دست نشانده شان رژیم پهلوی به عنوان سر سلسله جنبان مبارزات خلق‌ها از بعد از جنگ بین‌الملل دوم بود و پیروزی مصدق بر دولت امپریالیستی انگلیس در قضیه ملی کردن صنعت نفت ایران، به عنوان نخستین پیروزی مبارزه خلق‌ها بر علیه قدرت‌های امپریالیستی متفقین فاتح جنگ بین‌الملل دوم بود و گرچه مصدق هم در عرصه جوهر دموکراتیک مبارزه رهائی‌بخش خود و هم در عرصه سمت گیری ضد امپریالیستی و ضد استبدادی مبارزه رهائی‌بخش خود، برای خلق‌های در بند، الگو و نمونه بود و کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ که توسط امپریالیست جهانی به رهبری آمریکا و انگلیس و قدرت منطقه‌ای آنها رژیم توتالیتر پهلوی انجام گرفت، گرچه این کودتای امپریالیستی - استبدادی باعث شکل گیری یک پارادایم جدیدی در مبارزه رهائی‌بخش مردم ایران شد، ولی به علت پیشقراول بودن مبارزه رهائی‌بخش و دموکراتیک مصدق تمامی مبارزات رهائی‌بخش خلق‌ها حتی بعد از کودتای ۲۸ مرداد، تحت تاثیر مبارزه دو مولفه‌ای مصدق بودند که برای فهم آن باید در نظر داشته باشیم که:

اولاً: مبارزه مصدق که با شعار ملی کردن صنعت نفت آغاز شد یک مبارزه ضد امپریالیستی بود آنچنانکه خود او در دادگاه لاهه گفت «نتها گناه بزرگ و نابخشوندی من این است که پنجه در پنجه دولت بریتانیای کبیر انداختم» زیرا مبارزه رهائی‌بخش مصدق توسط مبارزه با انگلیس تحت شعار ملی کردن صنعت نفت آغاز شد.

ثانیاً: از آنجائی که مصدق از بعد از انقلاب کبیر فرانسه، نخستین دولتی بود که در جهان غیر متروپل توانست با انتخابات مردم برگزیده شود و این مساله باعث گردید که مبارزه مصدق علاوه بر اینکه به عنوان الگویی

۱. و صد البته شریعتی رهائی‌بخش و آگاهی‌بخش و آزادی‌بخش از زمانی در جامعه ایران بعد از انقلاب فقهاتی ۵۷ زنده شد که پروژه دولتی کردن شریعتی رژیم مطلقه فقهاتی به گل نشست. از آنجا بود که رژیم مطلقه فقهاتی کوشید که توسط دلقک اطلاعاتی خود «روحانی» جهت مشوه کردن اذهان توده‌ها، پروژه شریعتی ساواکی را کلید بزند که این پروژه هم به علت اینکه بعد از به بن بست رسیدن پروژه دولتی کردن شریعتی به اجرا گذاشته شد در بستر آگاهی مردم، مرده به دنیا آمد.

در جهت مبارزه ضد امپریالیستی توده‌ها پس از جنگ جهانی دوم بشود، الگوی مبارزه دموکراتیک توده‌های به پا خاسته بعد از جنگ بین‌الملل نیز باشد. البته در داخل ایران کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ این کانتکس و پارادایم مبارزاتی را به هم زد و کودتای ۲۸ مرداد ملت ایران را در برابر گزینه نوینی قرار داد که مشخصه اصلی این پارادایم جدید:

یکی آگاهی‌بخش بودن این مبارزات بعد از کودتا بود،

دوم قهرآمیز بودن این مبارزات،

سوم تشکیلاتی بودن این مبارزات بود، بدین وسیله گرچه تا قبل از دهه چهل، مبارزه در ایران حداکثر در صورت تشکیلات علنی جبهه ملی و حزب توده بود اما با انجام کودتای ۲۸ مرداد و عدم توانائی این جریان‌ها جهت مقابله با کودتا نشان داد که این گونه سازماندهی و تشکیلات دیگر پتانسیل بسیج و سازماندهی توده‌ها ایران را ندارد، به همین دلیل از دهه چهل جنبش ایران از نظر سازماندهی وارد پارادایم جدیدی شد که معتقد به تشکیلات و سازماندهی عمودی جنبش جهت بسیج توده‌ها بود.

چهارم اعتقاد به رهبری جمعی، به جای رهبری کاریزمات قبلی جنبش مردم ایران بود، توضیح آنکه تا قبل از دهه چهل و به عبارت بهتر تا قبل از شکست قیام ۱۵ خرداد ۴۲ توسط رژیم توتالیتر پهلوی، اعتقاد مردم ایران به رهبری کاریزمات در عرصه جنبش سیاسی بود به همین دلیل هم در عرصه مشروطیت که از واقعه رژی آغاز شد و با قیام ستارخان و باقرخان به اوج خود رسید و هم در دوران جنبش‌های منطقه‌ای بعد از جنگ اول بین‌الملل از کوچک خان گرفته تا خیابانی و کلنل پسپان و... و هم در دوره بعد از جنگ بین‌الملل دوم و شروع و اعتلای مبارزات رهائی‌بخش دکتر محمد مصدق و هم در جریان جنبش ۱۵ خرداد ۴۲ مشخصه بارز جنبش مردم ایران این بود که، کاریزمات گرا بودند. یعنی فوراً یک شخصیت پیدا می‌کردند و عکس او را در ماه می‌گذاشتند و بعد پشت سر او سینه می‌زدند و همین امر باعث تکوین ضربه خور استراتژیک در جنبش مردم ایران شده بود، یعنی به محض فقدان کاریزمات و یا به محض انحراف کاریزمات جنبش مردم ایران گرفتار رکود و انحراف و بن بست می‌شد که برای نمونه می‌توانیم به پروسه انحراف انقلاب فقهاتی ۲۲ بهمن ۵۷ اشاره کنیم که دیدیم چگونه در وسط مرحله اعتلای این جنبش ضد استبدادی که با حرکت آگاهی‌بخش شریعتی و ارشاد آغاز شد، به علت فقدان تشکیلات جمعی هدایتگر که معلول شکست استراتژی چریکگرایی و ارتش خلقی در سال‌های ۵۴ - ۵۵ در ایران بود، یک مرتبه حس کاریزمات گرایی مردم ایران دوباره گل کرد و دوباره همان آش و همان کاسه ماقبل دهه چهل به راه افتاد و این مساله سفره‌ای شد برای میوه چینان غاصب درخت جنبش ایران، که فرصت را غنیمت شمردند و دوباره با شعار «حزب فقط حزب الله، رهبر فقط روح الله» عکس جدید به دست این ملت محروم از همه چیز دادند، تا در سطح ماه خیال شوم خود بگذارد و پای آن به سینه زدن بپردازد از اینجا بود که داستان فتوا و تکلیف و فقه و فقهات و... به میان کشیده شد و بر سر جنبش ۵۷ مردم آن آمد که نمی‌بایست بیاید که حاصل همه این حرف‌ها این می‌شود که مردم ایران پیوسته در عرصه جنبش‌های خود بپرسند که «چه کسی باید برود و چه کسی باید جایگزین آن شود؟» به جای اینکه بپرسند «چه نظامی باید برود و چه نظامی با چه بر نامه‌ای باید جایگزین آن شود؟» یعنی تا زمانی که در اندیشه مردم برنامه و پلاتفرم جایگزین کاریزماها نشود باری در این مملکت بار نمی‌شود و شعار این مردم پیوسته پس از هر جنبش و انقلاب این خواهد شد که «سال به سال دریغ از پارسال» یا اینکه «کی بد رفته تا بدتر جای آن را نگیرد» و قسی علیهذا.

۳ - چرا شریعتی و مصدق در عرصه استراتژی مبارزه موفق شدند؟ و بدین ترتیب بود که شریعتی در عصری و زمانی حرکت خود را آغاز کرد که جامعه ایران به حرکت آگاهی‌بخش ضد استبدادی و ضد امپریالیستی به صورت آنتاگونیست و تشکیلاتی و جمعی به علت کودتای ۲۸ مرداد

ایمان پیدا کرده و از اینجا بود که شریعتی با فهم این جوهره عصر خود و درک این حقیقت که فرهنگ و متن مردم ایران مذهبی هستند و گرچه اسلام فقهاتی و اسلام روایتی و اسلام ولایتی و اسلام زیارتی و اسلام شفاعتی و اسلام مفاتیح الجنان و اسلام مداحی‌گری فاقد پتانسیل حرکت زائی و هدایتگری جنبش مردم بودند، ولی اسلام قرآنی و اسلام نبوی و اسلام ابراهیمی و اسلام علوی دارای آنچنان پتانسیلی است که می‌تواند علاوه بر اینکه این مردم را به حرکت در آورد، هدایتگر مردم در عرصه مبارزه نیز باشد. به این دلیل بر اثر فهم این عصاره و روحیه زمان بود که شریعتی حرکت خودش را از سال ۴۸ به صورت مشخص با حضور پی‌گیر در حسینیه ارشاد آغاز کرد. کانتکس حرکت و مبارزه شریعتی در این مرحله که باعث یک تحول تاریخی در تند پیچ مبارزه مردم ایران گردید، عبارت بودند از:

الف - تکیه بر اسلام قرآنی و ابراهیمی به عنوان مکتب آگاهی‌بخش و رهائی‌بخش،

ب - اعتقاد به مبارزه ضد استبدادی در بستر مبارزه آگاهی‌بخش اسلامی،

ج - اعتقاد به فرهنگ اسلامی متن مردم،

د - اعتقاد به انحراف اسلامی فرهنگ مردم مسلمان ایران. ❖

ادامه دارد

البته اگرچه عرصه - کادر سازی و فردسازی- در حرکت محمد که در دوران ۱۳ ساله مکه صورت گرفت، و محمد مدت ۳ سال از حرکت آگاهی‌بخش خود را منحصر به تصحیح معرفت خدانشناسی کادرهای خود کرد، ولی در عرصه نهضت آزادی‌بخش اجتماعی محور اصلی حرکت محمد در طول ۲۳ ساله حرکت و حیات خود بر پایه تصحیح تفسیر خدانشناسی جامعه انسانی استوار بود. به این دلیل بود که پیامبر اسلام در اولین برخورد با قبیله‌هایی که به اسلام روی می‌آوردند دستور می‌داد تا بت‌های قبیله خود را به دست خود در هم بشکنند. اما مبانی تئوریک پیامبر اسلام جهت تصحیح معرفت شناسی خداوند که در دوران ۱۳ ساله آگاهی‌بخش مکی مطرح گردید، بر پایه چهار سوره «کافرون و توحید و فلق و ناس» استوار بود که هر چهار سوره علاوه بر این که مکی می‌باشند با امر «قل» نیز آغاز می‌شوند:

امر قل زاین آمده است کای راستین کم نخواهد شد بگو دریاست این

البته موضوع چهار سوره فوق مشترک می‌باشد و به موضوع تصحیح معرفت شناسی خداوند مربوط می‌باشد که در راس این چهار سوره، سوره توحید قرار دارد که با طرح غیر- پرسونال یا «ذات ابژکتیو» خداوند- به بیان توحید فلسفی می‌پردازد. اما در سوره فلق به طرح «توحید طبیعی» و در سوره ناس به بیان «توحید اجتماعی» و در سوره کافرون به



بیان «توحید عبادی» خداوند می‌پردازد، پیامبر اسلام به توسط این چهار مؤلفه «توحید فلسفی و توحید اجتماعی و توحید عبادی و توحید طبیعی» به تصحیح «معرفت شناسی» خداوند می‌پرداخت.

۵ - تفسیر سوره اخلاص یا توحید: تبیین توحید فلسفی یا وجودی خداوند بر پایه:

الف - توحید در بودن خداوند.

ب - توحید در شدن خداوند.

ج - توحید در زیستن خداوند.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ - اللَّهُ الصَّمَدُ - لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ - وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» - به نام خداوندی که بر همه وجود رحمان است و بر انسان رحیم- بگو او خداوندی است واحد- بگو اوست خدای صمد- نه زاده و نه زائیده شده- هیچکس او را همانند نیست.»

شرح لغات:

أَحَدٌ: به معنای واحد است که دلالت بر این امر می‌کند که «عالم وجود» دوم و سوم ندارد.

صَّمَدٌ: کامل و پایدار و بدون نقص و خلل است که صفتی برای الله می‌باشد،

وب سایت:
www.nashr-mostazafin.com
 ایمیل آدرس تماس:
Info@nashr-mostazafin.com
 تلفن های تماس:
 ۰۰ ۳۲ ۴۸ ۶۱۱ ۰۳ ۰۸
 ۰۰۱ ۹۱۴ ۷۱۲ ۸۱ ۸۳

که - الف و لام- بر سر صمد، الف و لام حصر می‌باشد و دلالت بر این امر دارد که تنها «اللَّهُ الصَّمَدُ - علی الاطلاق» است.

كُفُّوا: به معنای همانند و همتا و شبیه است.

تفسیر:

ابن عباس از پیامبر اسلام نقل می‌کند که: «سوره توحید یا اخلاص، ثلث قرآن می‌باشد». دارا بودن ارزش یک سوم قرآن برای این سوره از طرف پیامبر اسلام دلالت بر این حقیقت می‌کند که؛ یک سوم هدف حرکت محمد و رسالت وحی و قرآن در جهت تصحیح معرفت خداشناسی و به توسط توحید فلسفی می‌باشد. چنان که فوقاً هم به اشاره رفت هدف پیامبر اسلام و قرآن در طرح این سوره فقط ابلاغ توحید فلسفی خداوند بوده است که پیامبر اسلام سعی می‌کند تا با این سوره «خداوند غیر پرسونال» را مطرح کند. البته این موضوع در آیات (۱ تا ۴) از سوره حدید و هم چنین در آیات (۲۲ تا ۲۴) در سوره حشر نیز مطرح شده است، ولی از آنجا که طرح توحید فلسفی در دو سوره فوق جنبه تشریحی به خود گرفته است و با عنایت به این که در این سوره توحید فلسفی محمد صورت شعاری دارد، لذا آن چنان که ابن عباس می‌گوید: تکیه پیامبر اسلام بر این سوره بیشتر بوده است و ارزش آن را به اندازه یک ثلث قرآن اعلام کرده است. پس هدف پیامبر اسلام از توحید فلسفی در مضمون این سوره - نفی خدای پرسونالی- بوده است که در بین قبایل و جوامع آن روز بشر به صورت بت سازی و بت پرستی مادیت پیدا کرده بود. پیامبر اسلام در اینجا برای طرح توحید فلسفی بر سه صفت احد، صمد، ولم یلد...وَلَمْ یُولَدْ - وَلَمْ یَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» (سوره اخلاص - آیات ۳ و ۴) تکیه می‌کند که هر کدام از این سه صفت دلالت بر موضوعی خاص دارد که بشریت با تکیه به آن دست به خداسازی بشری یا بت پرستی می‌زده است.

در رابطه با صفت «احد» که دلالت بر تفکیک ایژکتیو وجود خداوند می‌کند این حقیقت را نیز می‌رساند که گرچه خداوند یک حقیقت ایژکتیو می‌باشد (و نه سوپژکتیو)، ولی خداوند ایژکتیو به لحاظ وجود شباهتی با ایژکتیو انسان ندارد بلکه صورت منحصر به فردی می‌باشد و تا زمانی که ما نتوانیم کلیت وجود و هستی را به صورت عریان و فارغ از ماهیت تصور کنیم امکان فهم ایژکتیو خداوند برای ما وجود نخواهد داشت. اما در خصوص صفت «صمد» برای «الله» آن چنان که در شرح لغات مطرح کردیم این صفت دلالت بر کمال الله در عرصه پروسه تکامل وجود دارد که ویژگی تکامل‌بخش دارد نه تکامل پذیر، خدای محمد یک خدای صمد است و گر چه وجودش در بستر تکامل به پروسه تکامل وجود معنی و هدف می‌بخشد ولی خود تکامل‌بخش است (نه تکامل پذیر) چراکه کامل است و نقصی ندارد تا تکامل پیدا کند. اما در خصوص صفت سوم و به صورت نفی سه صفت در- متولد شدن چیزی از خدا و یا تولد خدا از چیز دیگر و نیز داشتن کفو- آمده است، دلالت بر توحید و در زیستن خداوند می‌کند. چراکه هر سه صفت (متولد شدن و تولد از او و انتخاب کفو) سمبل زیستن می‌باشد که نتیجتاً سوره توحید یا اخلاص تبیین کننده توحید فلسفی خداوند می‌باشد که بر سه پایه توحید؛ در بودن خداوند (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) و توحید در شدن خداوند (اللَّهُ الصَّمَدُ) و توحید در زیستن خداوند (لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ - وَلَمْ یَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ) استوار می‌باشد. به عبارت دیگر توحید فلسفی خداوند بر سه پایه «توحید بودن و توحید شدن و توحید زیستن» استوار می‌باشد که توحید در بودن خداوند (اللَّهُ أَحَدٌ) و توحید در شدن خداوند (اللَّهُ الصَّمَدُ) و توحید در زیستن خداوند (لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ - وَلَمْ یَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ) می‌باشد. بنابراین ماحصل آنچه که باید در باب تفسیر سوره اخلاص یا توحید مطرح کنیم عبارتند از:

الف - اولاً سوره توحید یا سوره اخلاص یک سوره مکی می‌باشد.

۱. که بر عکس خدای هگل که یک خدای ناقص بود که در بستر تکامل ایده و در پروسه تاریخ صاحب کمال می‌شود.

ب - به این دلیل که مضمون حرکت مکی محمد مضمون آگاهی بخش داشته است لذا این سوره در راستای حرکت آگاهی‌بخش پیامبر اسلام در مکه بر محمد نازل شده است.

ج - نوک پیکان استراتژی آگاهی‌بخش محمد بر تصحیح تبیین شناخت انسان‌ها از «خداوند و جهان و انسان» استوار بوده است.

د - تصحیح معرفت شناسی انسان‌ها از خداوند و جهان و انسان توسط پیامبر اسلام به دو صورت فردی و اجتماعی صورت می‌گرفته است و شعار اصلی پیامبر اسلام در سه سال اول حرکت آگاهی‌بخش - تصحیح معرفت شناسی- فرد از خداوند و جهان و انسان «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا» بوده است.

ه - تصحیح معرفت شناسی اجتماعی توده‌ها از خداوند و جهان و انسان در طول ۲۳ سال حرکت محمد به توسط مبارزه با بت پرستی صورت می‌گرفته است.

و - مبانی تئوریک پیامبر اسلام در تصحیح معرفت شناسی انسان و جهان و خدا در مکه چهار سوره «کافرون و توحید و فلق و ناس» می‌باشد.

ز - سوره توحید مبین توحید فلسفی، سوره کافرون مبین توحید عبادی، سوره فلق مبین توحید طبیعی و وجود و سوره ناس مبین توحید اجتماعی خداوند می‌باشد.

ح - به این دلیل که سوره توحید مبین توحید فلسفی یا وجودی خداوند می‌باشد لذا در راس چهار سوره فوق قرار می‌گیرد و (با توجه به حدیثی که ابن عباس از پیامبر اسلام نقل می‌کند) این سوره به اندازه ثلث قرآن دارای ارزش می‌باشد.

ط - سوره توحید به عنوان تبیین کننده توحید فلسفی خداوند بر سه مؤلفه توحید در «توحید در بودن خداوند و توحید در زیستن خداوند و توحید در شدن خداوند» استوار می‌باشد.

ی - طرح امر «قُلْ» در سر آغاز چهار سوره - توحید و فلق و ناس و کافرون- دلالت بر آگاهی‌بخش بودن مضمون این چهار سوره مکی می‌کند.

ک - «اللَّهُ أَحَدٌ» دلالت توحید در بودن خداوند می‌کند.

ل - «اللَّهُ الصَّمَدُ» دلالت بر توحید در شدن خداوند می‌کند.

م - «لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ - وَلَمْ یَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» دلالت بر توحید در زیستن خداوند می‌کند.

ن - مبانی فلسفی اندیشه پیامبر اسلام (در تبیین جهان و انسان و خدا) در ۱۳ سال استراتژی آگاهی‌بخش در مکه بر پایه دو مؤلفه «توحید و فلاح» استوار بوده است که مؤلفه توحید برای تبیین جهان و خداوند بود، اما مؤلفه فلاح برای تبیین انسان به کار گرفته شده است.^۲

۶ - تفسیر سوره فلق:

تبیین کننده توحید طبیعی وجود در عرصه دیالکتیک خلقت و بر پایه نیاز جبری وجود ضرور در خلقت و اجتماع و انسان: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ - مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ - وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ - وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ - وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ» به نام خداوندی که بر همه وجود رحمان و بر انسان رحیم می‌باشد- بگو پناه می‌برم به پروردگار فلق- از شر هر چه که او خلق کرده است- و از شر غاسق وقتی

۲. «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا - فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا - قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَزَّاهَا - وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» - سوگند به نفس انسان و آنچه این نفس را کمال می‌بخشد- پس برای کمال نفس انسان (او) را آزاد در انتخاب فجور و تقوا قرار دادیم- پس اگر این نفس برای رشد خود تقوا را انتخاب کرد به فلاح می‌رسد- و اگر او فجور را (انتخاب کند) زیانکار خواهد بود.» (سوره شمس آیه ۷ تا ۱۰)

که تاریخش همه جا گیر می‌شود- و از شر نفاتاتی که در عزم و اراده مردم می‌دمند- و از شر حسود آن هنگام که حسد می‌ورزد.»

شرح لغات :

فَلَقٌ؛ سپیده صبح آن زمانی که نور گریبان تاریکی را می‌شکافد و هویدا می‌شود.

عَاسِقٌ؛ یورش آورنده تاریکی به سمت نور.

وَقَبٌ؛ فراگیر شدن تاریکی.

النَّفَّاثَاتُ؛ دمندگان.

عَقْدٌ؛ عزم.

تفسیر سوره: مراد از کلمه فلق آنچنان که فخر رازی (در جلد ۳۲ صفحه ۱۹۲ تفسیر فخر رازی) مطرح می‌کند «هر گونه وجودی است که از دل عدم بیرون می‌آید».

مثنوی دفتر اول در صفحه ۳۹ و سطر ۱۴ آمده است:

از عدمها سوی هستی هر زمان	هست یا رب کاروان در کاروان
باز از هستی روان سوی عدم	میروند این کاروانها دم به دم

مثنوی در دفتر سوم صفحه ۱۹۹ سطر ۲۷:

از جمادی مردم نامی شدم	از نما مردم ز حیوان سر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه ترسم کی زمردم کم شدم
حمله دیگر بمرم از بشر	تا بر ارم از ملانک بال و پر
وز ملک هم بایدم جستن زجو	کل شبئی هالک الا وجهه
بار دیگر از ملک پیران شوم	آن چه اندر وهم ناید آن شوم
پس عدم کردم عدم چون ارغنون	گویدم انا الیه راجعون

پس مراد از کلمه «فَلَقٌ» کل وجود است در آن زمانی که از دل عدم بیرون می‌آید. بنابراین -الف لام فلق، الف و لام نوع- است که دلالت بر هر نوع وجود می‌کند، البته وجود در عرصه تکوین خود به صورت دیالکتیک ظاهر می‌شود که این امر «وجود شرور» در خلقت را امری محتوم می‌سازد.

در مثنوی مولوی می‌آید:

صد هزاران ضد ضد را می‌کشد	بازشان حکم تو بیرون می‌کشد
هر دو سوزنده چو دوزخ ضد نور	هر دو چون دوزخ ز نور دل نفور
این تسانی از ضد آید ضد را	چون نباشد ضد نبود جز بقا
ضد ابراهیم گشت و خصم او	و اندو لشکر کین گذار و جنگجو
پس بنای خلق بر اضداد بود	لاجرم جنگی شدند از ضر و سود

بنابراین - شرور- در خلقت جزء لاینفک «وجود دیالکتیکی هستی» می‌باشد و کلمه «عَاسِقٌ» در آیه «وَمِنْ شَرِّ عَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ» مراد از آن (چنان که صاحب تفسیر مجمع البیان در جلد ۱۰ و صفحه ۵۶۹ می‌گوید؛ مراد از «عَاسِقٌ» مخصوص شب نیست بلکه هر شری است که به آدمی هجوم می‌آورد) و بر عکس آیه اول که مطلق شر در وجود را مطرح می‌کرد (مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ) شر دوم شر انسانی می‌باشد که به دو قسمت تقسیم می‌شود؛ یکی «وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ» و دیگری «وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ» که «وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ» دلالت بر شر اجتماعی می‌کند، اما «وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ» دلالت بر شرهای فردی می‌کند. به هر حال سوره فلق که از جمله سور مکی محمد می‌باشد در راستای

توحید وجودی یا توحید در ارکان طبیعت و هستی می‌باشد که بر مبنای این توحید خلقت را مانند گذشته نمی‌توانیم به اهریمن و اهورا مزدا تقسیم کنیم و خدای خیر و خدای شر را در خلقت از هم جدا کنیم بلکه بالعکس در عرصه «توحید در وجود» خیر و شر معلول خلقت دیالکتیکی وجود می‌باشد که این خلقت دیالکتیکی وجود می‌طلبد تا وجود خیر و شر در عرصه طبیعت (مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ) و جامعه (وَمِنْ شَرِّ عَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ) و انسان (وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ - وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ) را به خدای واحد منتسب نمایم!

خنده از لطفش حکایت می‌کند	گریه از قهرش شکایت می‌کند
این دو پیغام مخالف در جهان	از یکی دلبر حکایت می‌کند

۷ - تفسیر سوره ناس تبیین کننده توحید اجتماعی بر پایه نفی خداوندان «زر و زور و تزویر» در عرصه جامعه:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ أَعُوذُ بِهِ رَبِّ النَّاسِ - مَلِكِ النَّاسِ - إِلَهِهِ النَّاسِ - مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ - الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ - مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ» - به نام خداوندی که بر همه وجود رحمان و بر انسان رحیم می‌باشد- بگو پناه می‌برم به رب مردم- ملک مردم- اله مردم- از شر وسوسه‌های خناس- آنان که در سینه مردم وسوسه می‌کنند- به صورت پنهان و آشکار.»

تفسیر سوره: این سوره آنچنان که در باب سوره‌های پیش هم گفته شد از سوره‌های مکی محمد می‌باشد که در جهت تبیین توحید اجتماعی است. نخستین سوالی که در رابطه با تفسیر این سوره مطرح می‌شود این است: چرا قرآن در میان همه صفات خداوند در اینجا فقط سه صفت «روبیت و مالکیت و الوهیت» را نام می‌برد؟

برای پاسخ به این سوال باید به شکل‌گیری خداوندان قدرت در تاریخ اجتماعی انسان نظر کنیم که به قول برتراند راسل که می‌گوید: «این خداوندان قدرت زمینی در تاریخ انسان به سه صورت خداوندان قدرت زور و خداوندان قدرت زر و خداوندان قدرت فرهنگ و معرفت بر گرده توده‌ها سوار شده‌اند و توده‌ها را به بردگی و بندگی و استثمار و استعمار و استعباد کشیده‌اند.» به این ترتیب است که در سر آغاز این سوره با منتسب کردن سه قدرت «رَبِّ النَّاسِ - مَلِكِ النَّاسِ - إِلَهِ النَّاسِ» به خداوند عالم به نفی تاریخی و اجتماعی سه قدرت فوق در جامعه می‌پردازد که به صورت قدرت سیاسی (رَبِّ النَّاسِ) و قدرت اقتصادی (مَلِكِ النَّاسِ) و قدرت فرهنگی (إِلَهِ النَّاسِ) شرک اجتماعی را در جامعه بوجود آورده‌اند، که البته در میان این سه شرک اجتماعی با طرح «مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ - الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ - مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ» فونکسیون منفی شرک فرهنگی که تحت لوای رابطین خداوند بر مردم سلطه می‌کنند و آن‌ها را گرفتار وسوسه مخفی و آشکار می‌کنند را عمده می‌نماید. بنابراین در ماحصل تفسیر سوره ناس این است: این سوره در راستای توحید اجتماعی و بر پایه نفی سه مؤلفه قدرت اجتماعی که همان «قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت فرهنگی» می‌باشد و به عنوان خداوندان - زر و زور و تزویر- بر گرده توده‌ها تحمیل می‌شوند، عمل می‌کند و از میان این سه خداوندان زمینی که شرک اجتماعی را بوجود می‌آوردند و بر گرده توده‌ها سوار می‌شدند قدرت فرهنگی را خطرناکتر می‌داند! زیرا این‌ها که خود را رابطین بین اله و مردم می‌دانند با تکیه به راه وسوسه‌های مذهبی و فرهنگی توده‌ها را به استثمار می‌کشاند و برای دو قدرت سیاسی و اقتصادی جاده صاف کن می‌گردند و باعث می‌شوند تا توده‌ها را به استعباد و استثمار بکشاند. بنابراین از نظر پیامبر اسلام توحید اجتماعی تنها بر پایه نفی این سه قدرت اجتماعی امکان پذیر می‌باشد.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ - لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ - وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ - وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ - وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ - لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ -» به نام خداوندی که بر همه وجود رحمان است و بر انسان رحیم- من عبادت نمی‌کنم آنچه که شما عبادت می‌کنید- و شما هم عبادت نخواهید کرد آنچه را که من عبادت می‌کنم- من نیز برای همیشه عبادت نخواهم کرد آنچه که شما عبادت می‌کنید- و شما هم عبادت نخواهید کرد آنچه که من عبادت می‌کنم- دین شما برای خودتان و دین من هم برای خودم.»

تفسیر سوره: در این سوره که جمله - من عبادت نمی‌کنم بر آنچه شما عبادت می‌کنید و شما عبادت نمی‌کنید بر آنچه من عبادت می‌کنم- را با تکرار مطرح کرده و در آخر اعلام «جدائی مذهب از مذهب و یا دین از دین» می‌کند، تبیین کننده مبانی تئوریک توحید عبادی پیامبر اسلام در ۱۳ سال استراژی آگاهی‌بخش مکی می‌باشد. به طوری که در تفسیر سوره‌های «توحید و ناس و فلق» مشاهده کردیم مبانی فلسفی اندیشه پیامبر اسلام جهت تبیین خداوند و جهان و انسان بر دو مؤلفه فلاح و توحید استوار بوده است که مؤلفه فلاح در جهت تبیین فلسفی انسان به کار رفته است، اما مؤلفه توحید در جهت تبیین جهان و خدا می‌باشد و توحید نیز به چهار حوزه «توحید فلسفی و توحید طبیعی (یا وجود) و توحید اجتماعی و توحید عبادی» تقسیم می‌شود و پیامبر اسلام هم از طریق توحید می‌کوشید تا بر پایه چهار مؤلفه فوق به تبیین جهان و خداوند بپردازد.

ما در خصوص تشریح مبانی تئوریک توحید مؤلفه‌های - توحید فلسفی و توحید اجتماعی و توحید طبیعی وجود- را در تفسیر سوره‌های «توحید و ناس و فلق» مورد بررسی قرار دادیم. اما پیامبر اسلام در سوره کافرون به تبیین توحید عبادی می‌پردازد و برای تبیین آن؛ نخست- به تفکیک «عبادت» خود با عبادت آن‌ها می‌پردازد و در راستای تفکیک در عبادت به تفکیک در «معبود و در آخر به تفکیک در دین» می‌رسد! زیرا تا زمانی که به «توحید در طریقت نرسیم نمی‌توانیم به توحید در حقیقت دست بیابیم» و توسط آن در عرصه شریعت و مذهب دارای توحید گردیم. بنابراین از نگاه پیامبر اسلام توحید عبادی زمانی تحقق پیدا می‌کند که «توحید در طریقت همراه با توحید در حقیقت و توحید در شریعت» حاصل شود.

۹ - آیا خدا در جهان است؟ یا جهان در خدا قرار دارد؟

بزرگترین سوالی که بشر در عرصه معرفت خداشناسی خود با آن روبرو بوده است این که: آیا خدا در جهان است یا جهان در خدا قرار دارد؟ زیرا انواع خداشناسی شش گانه^۲ که بشر از آغاز به آن معتقد بوده است در پاسخ به این سوال فرجه تکوین پیدا کرده‌اند (که آیا خدا در جهان قرار دارد یا اینکه جهان در خدا قرار دارد؟) ما اگر در پاسخ به سوال فوق گفتیم که؛ خدا در جهان قرار دارد، چنانکه فقها، فلاسفه، متکلمین، علما، زهاد و... بعد از مرگ پیامبر اسلام نیز معتقد بودند پس طبیعی خواهد بود که رابطه این چنین خدا با جهان یک «رابطه مکانیکی» و یک طرفه خواهد بود و تکوین خدای سلطانی و خدای تجاری و خدای کاروانی در چنین مقامی امری طبیعی خواهد بود. اما اگر برعکس فقها و فلاسفه و متکلمین و علما به جای این که معتقد باشیم که خدا در جهان قرار دارد - جهان را در خدا- ببینیم در آن صورت رابطه خدا با جهان یک رابطه خودکامه و توتالی‌تر و یکطرفه نخواهد بود، بلکه خدا در این صورت «خدای غیر پرسونال» می‌باشد^۴، که هم توسط عشق می‌توانیم او را تعریف کنیم و هم

۱.۳ - خدای فقهی. ۲- خدای فلسفی. ۳- خدای کلامی. ۴- خدای علمی. ۵- خدای عرفانی. ۶- خدای وحی‌ائی.

توسط سکوت و هم توسط نور و هم توسط عدم، زیرا همه این‌ها در مورد «خدای شامل و حامل جهان» قابل تفسیر می‌باشد و تنها در کانتکس جهان اصل تکامل وجود در خدا قابل تفسیر می‌باشد. بنابراین می‌توانیم در پاسخ به سوال فوق چنین مطرح کنیم که؛ برعکس خدای فقهی و فلسفی و کلامی و علمی که با پیش فرض خدا در جهان استوار می‌باشد «خدای وحی‌ائی پیامبران و خدای عرفانی عرفا» بر پایه اصل وجود جهان در خدا قابل تفسیر می‌باشد.

۱۰ - چرا شریعتی خداشناسی را از توحید آغاز کرد نه از خود خدا:

علت این که شریعتی (برعکس بازرگان) بحث خداشناسی را از خدا آغاز نکرد به این دلیل بود که زیربنای اندیشه شریعتی در باب خداوند با بازرگان متفاوت می‌باشد، زیرا بازرگان مانند فقها و فلاسفه و متکلمین (اگرچه در ظاهر مخالف بود) معتقد بود که خدا در جهان قرار دارد، لذا بازرگان برای شناخت این خدای در جهان قرار گرفته که به صورت یک قدرت مطلقه می‌باشد از طریق علم به شناخت آن می‌پرداخت، در صورتی که شریعتی مانند دیدگاه وحی‌ائی پیامبر اسلام چنان که در تفسیر چهار سوره فوق مطرح کردیم معتقد بود که؛ جهان در خداوند قرار دارد و در این رابطه بود که مانند پیامبر اسلام معتقد بود که تنها از طریق «توحید فلسفی و توحید اجتماعی و توحید انسانی و توحید طبیعی» می‌توانیم به شناخت خدای ابژکتیو «محیط بر جهان» دست پیدا کنیم و دست یابی به شناخت خدای غیر پرسونال و ابژکتیو و «محیط بر جهان» جز از طریق توحید آن هم در تمامی اشکال چهارگانه (انسانی و اجتماعی و فلسفی و طبیعی) غیر ممکن می‌باشد. پس خدای شریعتی یک خدا محیط بر جهان و غیر پرسونال و ابژکتیو می‌باشد اما خدای بازرگان (مانند خدای فقها و متکلمین و اشاعره و فلاسفه و در راس آن‌ها ارسطو) یک خدای پرسونال محاط در جهان و بازنشسته و سلطانی است.

۱۱ - تفاوت خدای امام محمد غزالی با خدای مولانا جلال الدین بلخی و حافظ:

آنچه باعث گردیده تا تصوف امام محمد غزالی (برعکس تصوف مولوی که یک تصوف عشقی است) تبدیل به تصوف مخوف زهدی گردد، ناشی از اعتقاد به رابطه بین خدا و وجود دارد، چراکه غزالی به یک خدای قدرتمند و خودکامه و مستبد و سلطانی قائل است که در جهان قرار دارد و سوار بر جهان می‌باشد در صورتی که در اندیشه مولوی و حافظ (منهای آن اندیشه‌های جبری گرانی که بر پایه اعتقاد به خدای خودکامه اشعری گری آن‌ها استوار بود) رابطه جهان با خدا به صورت

ماهیانیم تو دریای حیات زنده‌ایم از لطف ای نیکو صفات می‌باشد.

به همین دلیل است که برعکس غزالی که تمام زهدش برای ثمره آخرت می‌باشد حافظ به بهای تمامی بهشت و آخرت غزالی حاضر نیست حتی یک لحظه صحبت با خدای خودش در این جهان را با او معامله نماید:

۴. صورت از بی صورتی آید برون باز شد کانا الیه راجعون

۵. و همین دیدگاه غلط فلسفی بازرگان بود که باعث گردید تا در آخر عمر همه گذشته تئوریک خود را در کتاب - بعثت پیامبر برای خدا و آخرت بوده است- به چالش بکشد.

۶. اگر خوف از خدای غزالی - که در کتاب‌های بعد از تحول او نوشته است- را بین بشریت تقسیم کنیم هیچ فردی از خوف خدای سلطانی و خودکامه غزالی قدرت یک قدم از زمین بر داشتن نخواهد داشت. بر عکس خدای حافظ و مولوی که رابطه معشوق و عاشق دارند.

۱۲ - تفاوت خدای هگل با خدای مولوی:

خدای هگل یک خدای اگرستانسالیستی می‌باشد که به موازات تکامل جهان تکامل پیدا می‌کند، او به صورت ایده‌آئی خام و ناقص در عرصه جهان در حال تکامل می‌باشد، در صورتی که خدای مولوی یک خدای صمد است که به صورت دریائی این جهان ناقص را در بر گرفته است و به آن کمال می‌بخشد:

چبست نشانی آنک هست جهانی دگر	نو شدن حالها رفتن این کهنه‌ها
روز نو و شام نو و باغ نو	هر نفس اندیشه نو نوخوشی نو عیان
عالم چون آب جو است بسته نماید ولیک	می‌رود و میرسد نو نو این از کجا است
نو زکجا می‌رسد کهنه کجا می‌رود	گر نه ورای نظر عالم بی منتها است
این جهان یک فکرت از عقل کل	عقل چون شاهست صورت‌ها رسل

پایان



۱۸ تیر روزی که لباس تقوی از تن سرنیزه های فقاقت دریده شد.

۱۸ تیر روزی که دانشجو یک تنه به نبرد با استبداد برخاست.

۱۸ تیر روزی که دیکتاتور به گریه افتاد.

۱۸ تیر روزی که گیوتین فقاقت همراه با سرنیزه سیاست، دانشجو را مصلوب آزادی کرد.

(۱۸ تیر ۷۸ روز فرار دانشجو به آزادی - ویژه نامه ۲)

۹ - آیا اسلام مکی پیامبر اسلام با اسلام مدنی او تمایزی دارد؟

۱۰ - از آنجا که تمامی پیامبران ابراهیمی از نظر قرآن مسلمان هستند و اسلام - از ابراهیم تا پیامبر اسلام - یک دین بیشتر نیست و آن هم دین اسلام است، آیا اسلام ابراهیم با اسلام موسی و اسلام عیسی و اسلام محمد تفاوتی دارد؟ اگر تفاوت دارد آیا تفاوت آن‌ها اعتقادی یا اخلاقی یا تکلیفی است؟

۱۱ - آیا اسلام قرآنی «فی نفس الامر و به ما هو قرآن» اصلا امکان وجود دارد؟

۱۲ - آیا اسلام قرآنی «فی حد ذاته» یک اسلام تاسیسی است یا یک اسلام استقراری؟

۱۳ - آیا قرآن فرای مؤلفه‌های دیگر خود (اعم از پیامبر اسلام و تاریخ اسلام و جامعه‌شناسی عصر و زمان نزول آن و احادیث و روایات حاشیه‌ای آن حتی احادیث قدسی) داری آن چنان پتانسیلی است که در هر عصر و زمانی بتواند «مانیفست و کانتکس اسلام حقیقی» را روشن نماید؟

۱۴ - آیا خود اسلام حقیقی قرآن (فرای تاریخ و عصر و جامعه‌شناسی زمان) یک اسلام است یا یک اسلام شناسی؟ آیا اسلام اعتقادی است یا اسلام اخلاقی و یا اسلام تکلیفی است؟

۱۵ - آیا ما بین ترم دین و ترم اسلام (به لحاظ موضوعی و عرصه عملکرد و هم آبخور و تکوین و هم به لحاظ پیام) در دیسکورس قرآن تفاوتی وجود دارد؟

۱۶ - آیا اسلام قرآن (نه اسلام تاریخ اسلام) یک اسلام فردساز است یا یک اسلام جامعه‌ساز و یا تاریخ ساز؟ آیا اسلام جامعه‌ساز همان اسلام تاریخ‌ساز است؟

۱۷ - آیا اسلام فردساز همان اسلام جامعه‌ساز است؟

۱۸ - اسلام در چه صورت همزمان می‌تواند؛ هم اسلام فردساز باشد (عرفان- اخلاق) و هم اسلام جامعه‌ساز باشد (آگاهی- آزادی- برابری) و هم اسلام تاریخ‌ساز (امامت و وراثت مستضعفین بر زمین) باشد؟

۱۹ - آیا اسلام بدون فلسفه تاریخ می‌تواند تاریخ‌ساز باشد؟

۲۰ - آیا اسلام - ابراهیم و موسی و عیسی و محمد- دارای فلسفه تاریخ است؟

۲۱ - آیا مفهوم مستضعفین در قرآن دارای یک‌ترم نفسانی است یا ترم اقتصادی یا ترم تاریخی؟

۲۲ - آیا اسلام نهضت و وظیفه دارد تا جامعه را اداره کند؟

۲۳ - آیا تکوین اسلام نهضت بدون تاریخ تبیینی یا فلسفه تاریخ امکان پذیر است؟

۲۴ - آیا شکل‌گیری اسلام نظام و اداره و یا اسلام استقراری بدون جوهره اسلام نهضت و حرکت امکان پذیر است؟

۲۵ - آیا غیر از فلسفه تاریخ (یا تاریخ تبیینی یا تاریخ قانونمند و طرح دار) هیچ عامل دیگری می‌تواند بین اسلام مکی و مدنی محمد (یا اسلام تاسیسی و اسلام استقراری یا اسلام نهضت و اسلام نظام یا اسلام انقلاب و اسلام اداره یا اسلام عملی و اسلام نظری یا اسلام واقعی و اسلام حقیقی) پیوند ارگانیکی ایجاد نماید؟

۲۶ - چرا دوران ۶ ساله حیات تنوریک شریعتی (سال ۴۵ تا ۵۱) فرآیند فلسفه تاریخ او محسوب می‌گردد؟ بررسی که عامل شکل‌گیری و زایش اسلام‌شناسی فلسفی شریعتی از دل اسلام‌شناسی جامعه‌شناسانه و اسلام‌شناسی تاریخ‌شناسانه او شد؟

۲۷ - چرا شریعتی در مرحله فرآیند کشف فلسفه تاریخ ابراهیمی خود توانست به اسلام تاریخی (نه تاریخ اسلام) دست پیدا کند؟

۲۸ - چرا شریعتی از طریق کشف فلسفه تاریخ ابراهیمی خود به کشف

توحید - غیر کلامی تاریخی و فلسفی و اجتماعی- دست پیدا کرد؟

۲۹ - چرا شریعتی با کشف فلسفه تاریخ ابراهیمی خویش از علامه اقبال لاهوری عبور کرد؟

۳۰ - چرا شریعتی در فاز کشف فلسفه تاریخ ابراهیمی خود تمامی اندیشه‌های گذشته خود را (از اسلام‌شناسی مشهد تا اسلام‌شناسی محمد خاتم پیامبران و سیمای محمد و اسلام‌شناسی روش شناخت اسلام و اسلام‌شناسی امت و امامت و...) به چالش کشید؟

۳۱ - چرا شریعتی پروسس اسلام‌شناسی از اسلام کلامی تا اسلام تاریخی خود را در فرآیند توحیدی سه گانه (ای از توحید کلامی و اخلاقی و فردی تا توحید اجتماعی و طبقاتی و بالاخره توحید تاریخی) طی کرد؟

۳۲ - چرا شریعتی در فرآیند سه گانه پروسس توحیدشناسی - عینک دیالکتیک- خود را به سمت سه فرآیند دیالکتیک نفسانی، دیالکتیک اجتماعی و دیالکتیک تاریخی تغییر داد؟

۳۳ - چرا آبخور فلسفه تاریخ شریعتی به جای آنکه از فلسفه تاریخ ابن خلدون و ولتر و هگل و مارکسیسم و تاین بی و ایشینگلر و... سیراب باشد، از فلسفه تاریخ ابراهیم خلیل تا محمد است؟

۳۴ - چگونه شریعتی با تعمیم فلسفه تاریخ ابراهیمی توانست فلسفه تاریخ بشر را تبیین نماید؟

۳۵ - چه تمایزی بین فلسفه تاریخ شریعتی با فلسفه تاریخ دیگر فلاسفه (ابن خلدون و ولتر و هگل و مارکسیسم و تاین بی و ایشینگلر و...) وجود دارد؟

۳۶ - چرا فلسفه تاریخ ابن خلدون و ولتر یک فلسفه تاریخ تحلیلی می‌باشد اما فلسفه تاریخ شریعتی یک فلسفه تاریخ تبیینی- فلسفی است؟

۳۷ - چرا شریعتی برای کشف فلسفه تاریخ ابراهیمی خود مجبور بود فرآیندهای تشریحی و تحلیلی تاریخ را پشت سر بگذارد تا به مرحله تبیینی تاریخ دست یابد؟

۳۸ - چرا عبدالکریم سروش برای بی هویت و بی ریشه کردن اسلام ابراهیمی شریعتی ابتدا با مارکسیستی اعلام کردن فلسفه تاریخ شریعتی به جان فلسفه تاریخ شریعتی افتاد؟

۳۹ - آیا بدون شناخت فلسفه تاریخ ابراهیمی شریعتی، امکان شناخت پروسس اسلام‌شناسی شریعتی وجود دارد؟

۴۰ - چرا تمامی مفاهیم کشفیات شریعتی (که در بستر فرآیندهای مختلف پروسس اسلام‌شناسی او قرار دارد) تنها در کانتکس دیدگاه او در مورد فلسفه تاریخ دارای معنی می‌باشد؟ و چرا هر ترمی از دیسکورس اندیشه شریعتی را اگر در خارج از کانتکس فلسفه تاریخ او معنی و نقد و تحلیل کنیم فاقد ارزش علمی و نظری می‌باشد؟

۴۱ - چرا شریعتی در اسلام‌شناسی مشهد و محمد خاتم پیامبران و روش شناخت اسلام و امت و امامت و... فلسفه تاریخ ندارد؟

۴۲ - چرا شریعتی از نیمه دوم سال ۴۸ شریعتی شد؟

۴۳ - چرا اسلام نظری شریعتی با اسلام عملی شریعتی متفاوت است؟

۴۴ - آیا با عمده کردن جوهره آزادی اگرستانسالیستی اندیشه شریعتی می‌توان بدون در نظر گرفتن فلسفه تاریخ شریعتی - به صورت مکانیکی و خارج از بستر سوسیالیسم علمی شریعتی- به لیبرالیزه کردن اسلام شریعتی و تبیین آزادی پرداخت آن چنان که دفتر پژوهش‌های فرهنگی شریعتی چنین دیدگاهی برای شریعتی تعریف می‌کرد؟

۴۵ - آیا می‌توان بدون در نظر گرفتن فلسفه تاریخ شریعتی سوسیالیست علمی شریعتی را تبیین کرد؟

۴۶ - آیا می‌توان مفاهیم آزادی و عرفان و برابری و آگاهی شریعتی را خارج از فلسفه تاریخ ابراهیمی او تبیین نمود؟

۴۷ - چه تمایزی بین فلسفه تاریخ مهندس محمد حنیف نژاد و فلسفه تاریخ شریعتی وجود دارد؟

۴۸ - چرا اندیشه انطباقی علم تجربی بازرگان جوان که معتقد به لیبرال سرمایه داری جهانی بود نتوانست به فلسفه تاریخ برسد؟

۴۹ - چرا مرتضی مطهری بعد از خروج شریعتی و حسینیه ارشاد کوشید به تقلید از شریعتی در کتاب - جامعه و تاریخ- برای اسلام فلسفه تاریخ تبیین نماید ولی در این راه شکست خورد؟

۵۰ - چرا ما قرآن را بدون فلسفه تاریخ ابراهیمی نمی‌توانیم تفسیر تطبیقی بکنیم؟

۵۱ - چرا فلسفه انتظار شیعه اگر خارج از فلسفه تاریخ ابراهیمی شریعتی تعریف گردد، یک مبحث مخدر و سکتاریسم و آن چنان که اقبال لاهوری می‌گوید یک اندیشه مجوسی می‌باشد؟

۵۲ - چرا مبحث امت و امامت شریعتی خارج از کانتکس فلسفه تاریخ شریعتی تبدیل به یک مبحث ولایت فقیهی و امت و امامت فقهی و کلامی می‌شود؟

۵۳ - چرا تئوری شیعه یک حزب تمام شریعتی تنها در کانتکس فلسفه تاریخ شریعتی است که دارای ارزش تئوریک و تاریخی می‌باشد و اگر به صورت مجرد از فلسفه تاریخ ابراهیمی شریعتی تعریف شود تبدیل به یک اندیشه مکانیکی و غیر علمی و سطحی می‌شود؟

۵۴ - چرا شریعتی به عنوان بزرگترین نقاد اندیشه خود در عرصه فلسفه تاریخ ابراهیمی در می‌آید؟ چرا اندیشه اقبال لاهوری نتوانست مرحله تاریخ تحلیلی را پشت سر بگذارد و مانند اندیشه شریعتی به فلسفه تاریخ و تاریخ تبیینی دست یابد؟

۵۵ - چرا نداشتن فلسفه تاریخ باعث شد تا اندیشه بازرگان به سه مرحله؛ انطباقی علم تجربی، ضد مارکسیسم دوره میان سالی و بازرگان پیر دوران دکماتیسیم کلامی پیش رود؟

۵۶ - چرا نداشتن فلسفه تاریخ باعث شد تا عبدالکریم سروش تبدیل به یکی از مبلغین استوار نظام لیبرال سرمایه داری جهانی گشته و شاگردان سروش نیز همگی به خدمت نظام لیبرال سرمایه داری جهانی در آیند؟

۵۷ - چرا مسعود رجوی پس از سی سال هنوز از تبیین فلسفه تاریخ برپایه مبحث تبیین جهان خود ناتوان است؟

۵۸ - آیا بدون اعتقاد به اسلام جامعه‌ساز و اسلام تاریخ‌ساز می‌توانیم به تقسیم انواع اسلام (به اسلام‌های تاسیسی و اسلام استقراری یا اسلام نهضت و اسلام نظام یا اسلام حرکت و اسلام اداره) اعتقادی داشته باشیم؟

۵۹ - آیا اگر اسلام قرآن را جامعه‌ساز بدانیم - جامعه سازی قرآن- خاص هر زمانی است یا فقط مختص به دوران پیامبر اسلام است؟

۶۰ - آیا اسلامی که - موضوع و پیام و هدف- آن فقط اثبات خدا و تبیین آخرت باشد یک اسلام فردی و فردساز است یا یک اسلام جامعه ساز؟

۶۱ - آیا در اسلامی که رسالت او معرفی خداوند و تبیین آخرت است دیگر نیازی به اسلام تاسیسی و اسلام حرکتی و اسلام سیاسی و اسلام اجتماعی نمی‌باشد؟

۶۲ - آیا اصلاً بین اسلام دنیایی (نه دنیاگرا) و اسلام آخرتی (نه آخرت گرا) تفاوتی وجود دارد؟

۶۳ - آیا در اسلام قرآن دنیا را برای آخرت می‌خواهد یا آخرت را برای دنیا؟ یا معتقد است که آخرت در طول دنیا تکوین می‌یابد، یا باور دارد که آخرت در عرض دنیا شکل می‌گیرد؟

۶۴ - آیا بدون تبیین رابطه بین دنیا و آخرت در اسلام (جامعه‌ساز یا اسلام فردساز) می‌توانیم اسلام حقیقی خود قرآن را که «فی حد ذاته و نفس الامر» است را تبیین و مشخص نماییم؟

۶۵ - آیا در اسلام حقیقی قرآن دنیا و آخرت دو مکان مستقل و جدا از هم و از پیش آفریده شده هستند یا دو فرآیند از یک پروسس تکامل وجود می‌باشند؟ یا چنان که اسلام امام محمد غزالی می‌گوید؛ دو رقیب ضد هم‌اند آن چنان که هر چه از این دنیا بیشتر بهره‌مند گشتی در آخرت محروم‌تر

خواهی بود، چراکه یکی زندان (دنیا) و دیگری دادگاه و شکنجه گاه جزایی (آخرت) است. یا آن چنان که مهندس بازرگان پیر می‌گوید؛ یکی وسیله و دیگری هدف است. چنان که شریعتی نیز می‌گوید؛ یکی مزرعه و دیگری محصول است، یا چنان که پیامبر اسلام در داستان معراج مطرح کرد؛ دو نگاه به همین جهان است یکی نگاه ظاهر (دنیا) و دیگری نگاه باطن (آخرت) است.

۶۶ - چرا پیامبر اسلام در پاسخ به کسانی که از او در مورد مکان و زمان قیامت می‌پرسیدند می‌گفت که؛ من خودم قیامت هستم؟

۶۷ - چرا پیامبر اسلام در اسلام مکی بر آخرت تاکید می‌کند اما در اسلام مدنی بر دنیا تاکید می‌نماید؟

۶۸ - چرا تبیین دنیا و آخرت در اسلام فرساز بازرگان پیر این همه باید با تبیین دنیا و آخرت در اسلام جامعه‌ساز شریعتی و اقبال اختلاف داشته باشد؟ و یا چرا برای اسلام انطباقی طبیعی مسعود رجوی در تبیین جهان راهی جز این وجود ندارد که آخرت را در فرآیند تکامل طبیعی این جهان تبیین نماید؟ (همین امری که تا کنون به بن بست رسیده و امکان تکمیل تبیین جهان را از مسعود رجوی گرفته است؟)

۶۹ - چرا ملاصدرا نتوانست موضوع پروژه حرکت جوهری خود را از دایره طبیعت خارج و آن را وارد دایره انسان و جامعه انسانی بکند؟ چرا مطهری و طباطبایی نمی‌توانند موضوع آخرت و معاد و قیامت را بدون اعتقاد به طبیعت ثابت (ارسطویی و افلاطونی) انسان تبیین نمایند؟

۷۰ - چگونه شریعتی و اقبال و نشر مستضعفین می‌توانند بر پایه نفی طبیعت ثابت افلاطونی و ارسطویی - انسان و دنیا و آخرت و معاد و قیامت - را تبیین نمایند؟

۷۱ - آیا بدون یک تبیین علمی و قرآنی از دنیا و آخرت اصلاً می‌توان مسلمان بود؟

۷۲ - چرا حافظ دنیاگرا توان تبیین آخرت دنیایی خویش را ندارد؟ و مانند عمر خیام در خصوص تبیین آخرت به بن بست می‌رسد؟

جهان و کار جهان هیچ در هیچ است	هزار بار من این نکته کرده‌ام حقیق
فرصت شمار صحبت کز این دو روز منزل	چون بگذریم دیگر نتوان بهم رسیدند
من آدم بهشتیم اما در این سفر	حالی اسیر عشق جوانان مهوشم
کس ندانست که سر منزل مقصود کجا است	اینقدر است که بانک جرسی می‌اید
فی الجمله دل میند بر ثبات دهر	کین کارخانه ایست که تغییر می‌کند
ره رو منزل عشقیم ز سرحد عدم	تا به اقلیم وجود این همه راه آمده‌ایم
جهان فانی و باقی فدای شاهد و ساقی	که سلطانی عالم را طفیل عشق می‌بینم
یا رب از ابر هدایت برسان بارانی	بیشتر زآنکه جو گردی زجهان برخیزم
بهشت عدن اگر خواهی بیا با من به میخانه	که از پای خمت یکسر به حوض کوثر اندازم
تا بی سرو و پا باشد اوضاع فلک زین سان	در سینه غم ساقی در دست شراب اولی
فاش می‌گویم از گفته خود دلنشادم	بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم
سرم به دینی و عقبی فرو نمی‌آید	تبارک الله از این فتنه‌ها که در سر ما است
حدیث هول قیامت که گفت واعظ شهر	کنایتیست که از روزگار هجران گفت
آسمان کشتی ارباب هنر می‌شکند	تکیه آن به که برین بحر معلق نکنیم
چیست این سقف بلند ساده بسیار نقش؟	زاین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست

۷۳ - چرا در اسلام محمد از - معاد و قیامت و آخرت - حرکت و مبارزه و شجاعت و امید و هدف داری می‌بارید اما از معاد غزالی و اسلام فقهاتی و اسلام اشاعره و اسلام فلسفی و... جز جبر و ترس و محافظه کاری و سکون و فردگرایی و... زاینده نمی‌شود؟

۷۴ - چرا در اسلام‌شناسی صوفیانه عبدالکریم سروش (حاجی فرج دباغ) اسلام فقط برای آخرت بیگانه از دنیا آمده است و اسلام صوفیانه او قادر نیست فهم کند که؛ آخرت محصول این دنیا است! او این اصل اسلام شریعتی را که می‌گفت: «کاری که به درد این دنیا نمی‌خورد به درد آخرت هم نخواهد خورد» را نخواهد پذیرفت.

۷۵ - چرا عبدالکریم سروش در نقد شریعتی می‌گوید یا دین باید آخرتی

محض باشد یا دنیایی صرف! دینی که مانند اسلام شریعتی بخواهد هم دنیایی و هم آخرتی باشد ابتر است؟

۷۶ - چرا عبدالکریم سروش در سخنرانی ختم بازرگان در حسینیه ارشاد دنیا گریزی اسلام بازرگان پیر را به عنوان تکامل اسلام بازرگان مطرح کرد، اما دنیاگرایی اسلام شریعتی را که در سخنرانی پروتستان‌تیسیم اسلامی مطرح گشته به عنوان یک تناقض دینی مطرح می‌کند؟

۷۷ - چرا پیامبر اسلام فرمود؛ «کن فی الدنیاک کانک تعیش ابدًا و کن فی الاخره کانک تموت غدا» - برای دنیایت آنچنان زندگی کن که انگار تا ابد زنده هستی و برای آخرت آن چنان که فردا می‌خواهی بمیری.»

۷۸ - چرا قرآن رابطه دنیا و آخرت را رابطه مزرعه و محصول می‌داند؟ «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ...» - کسی که در دنیا کور است در آخرت هم کور خواهد بود» (آیه ۷۲ - سوره اسراء)

۷۹ - چرا امام محمد غزالی رابطه دنیا و آخرت را رابطه دو هوی می‌داند و معتقد است که هر که در این جهان محروم باشد در آن جهان برخوردار خواهد بود و یا بالعکس؟

۸۰ - چرا شریعتی در درس ۲۲ تاریخ ادیان (درس هفتم اسلام‌شناسی ارشاد که در ۲۱ فروردین ماه سال ۵۱ مطرح کرد) فلسفه اخلاق اسلام تاریخی خود را در نقد تمامی فلسفه اخلاق هزار ساله گذشته (اسلام حوزه و اسلام فلسفی و اسلام تصوفی و اسلام کلامی) و بر پایه دنیا و آخرت تبیین کرد؟

۸۱ - چرا در اسلام‌شناسی بازرگان پیر و اسلام‌شناسی عبدالکریم سروش «دنیا و آخرت به صورت یک پارادوکس فلسفی و انسانی و اخلاقی و اجتماعی و سیاسی» در آمده است و برای این‌ها نیز مانند امام محمد غزالی امکان رهایی از پارادوکس دنیا و آخرت وجود ندارد؟

۸۲ - چرا پارادوکس دنیا و آخرت در اسلام‌شناسی بازرگان پیر و عبدالکریم سروش و امام محمد غزالی هسته اولیه و آبشخور تمامی پارادوکس‌های دیگر این اسلام‌شناسی‌ها می‌باشد؟

۸۳ - چرا اسلام مکی محمد بر آخرت بنا شده است اما اسلام مدنی محمد بر دنیا استوار گشته است؟ آیا ما بین این‌ها پارادوکس یا تضادی وجود دارد؟

۸۴ - چرا جوامع بشری در حرکت تاریخی خود در رابطه با دنیا و آخرت گرفتار گرایش‌های افراط و تفریط می‌شده‌اند و پیامبران ابراهیمی برای ایجاد تعادل اجتماعی مجبور بودند به صورت موقت بر یکی از این مؤلفه‌های دنیا و آخرت تکیه بکنند مثلاً موسی برای نجات قوم آخرت زده سبطی در برابر قوم دنیا زده قبطی مجبور بود که بر دنیا تکیه عمده بکند اما عیسی برای نجات قوم دنیا زده یهود مجبور بود بر آخرت تکیه کند و به همین ترتیب پیامبر اسلام نیز برای نجات جامعه دنیا زده مکه مجبور بود در حرکت مکی خود بر آخرت تکیه کند و در مدینه برای نجات قوم آخرت زده مکی مجبور بود تا بر دنیا تکیه بیشتر نماید و به همین ترتیب سیدجمال الدین اسدآبادی نیز در زمان خود برای نجات قوم تصوف زده

۱. قابل توجه است که فلسفه اخلاق اسلام‌شناسی ارشاد شریعتی که او در مرحله شریعتی کامل و شریعتی تاریخی و شریعتی سوسیالیسم تبیین کرد بر عکس فلسفه اخلاق مقدمه اسلام‌شناسی مشهد است که به تاسی و تقلید از فرید وجدی به یک فلسفه اخلاق فردی و مکانیکی و غیر تاریخی که تنها فونکسیون آن دزلیناسیون فردی است معتقد بود! اما فلسفه اخلاق اسلام‌شناسی ارشاد دارای یک فلسفه اخلاق اجتماعی و تاریخی و انسانی غیر اسکولاستیک و تکامل پذیر و غیر ارسطویی و قرآنی می‌باشد.

۲. اعم از پارادوکس فرد و جامعه، پارادوکس تئوری و عمل، پارادوکس طبیعت و ماوراء الطبیعت، پارادوکس عین و ذهن، پارادوکس تجربه نبوی پیامبر با تجربه صوفیانه مولوی، پارادوکس اسلام جامعه‌ساز و اسلام جامعه گریز، پارادوکس تجربه باطنی درونی و تجربه پراکسیس اجتماع‌ساز برونی، پارادوکس وحی جامعه‌ساز سیاسی با وحی صوفیانه درون گرا، جامعه گریز و سیاست گریز و واقعیت گریز.

عرب که اسیر تصوف ابن فارض شده بودند و به قول خود او؛ با چند بیت ابن فارض غش می‌کردند، بر دنیا تکیه می‌کرد؟^۳ ❖ ادامه دارد

۳. همان بلایی که در زمان سینجمال و محمد عبدالوهاب بر سر جامعه مصری آورده بودند که از دهه هفتاد عبدالکریم سروش می‌کوشد با مطلق کردن اندیشه تصوف صوفیان قرون پنجم و ششم مسلمانان آن بلا را بر سر جامعه ایرانی بیاورد، چراکه در دهه ۷۰ و پس از مرگ خمینی و پایان جنگ هشت ساله نخستین ره آوردی که این جنگ ویران‌گر برای مردم ایران به بار آورده بود ایجاد و زدگی از اندیشه و اسلام و دین حاکمیت و ویرانی روحی و در هم شکستن امیدها و آرزوها و یاس فلسفی نسبت به همه چیز بود! به همین دلیل عبدالکریم سروش که تجربه نظری این یاس فلسفی و وازدگی مردم ایران را قبلاً از مردم اروپای بعد از دو جنگ بین‌الملل داشت، شرایط روحی مردم ایران بعد از جنگ را بهترین فرصت برای جنبش صوفی‌گرایی و دنیاگریزی و فردگرایی و اندیویدالیسم سیاسی و فلسفی و اجتماعی برای خود تشخیص داد که در این رابطه کوشید با اجتماعی کردن اندیشه صوفیانه مولوی و صوفیه قرون پنجم و ششم خندق بوجود آمده روان‌شناسی بعد از جنگ جامعه ایرانی را پر بکند! و توسط این اندیشه صوفیانه یک جنبش ایرانی (جامعه‌گریز و فردگرای سیاست‌گریز و دنیاگریز و پاسیف و بی‌انگیزه که با ماهیت لیبرال منش و غرب‌گرایی ضد سوسیالیسم و ضد دیالکتیک و ضد نیروهای مترقی و ضد جامعه و ضد سیاست و ضد مبارزه و ضد مقاومت و طرفدار سرمایه‌داری جهانی و طرفدار لیبرالیسم اقتصادی و ضد شریعتی بود) بوجود بیاورد! که در این رابطه بزرگترین مانع او اسلام شریعتی بود که می‌گوید: «من مولوی را برای فرد انسان مفید می‌دانم اما برای اجتماع انسان مضر می‌شناسم» (درس ۲۳ اسلام‌شناسی ارشاد اول اردیبهشت ماه ۵۱ که تحت عنوان حج‌شناسی و فلسفه حج بیان گردید) لذا عبدالکریم سروش برای جاده صاف کردن اندیشه صوفیانه خود و برای جلب اعتماد حاکمیت مطلقه فقهاتی از همان آغاز دهه هفتاد به جنگ اندیشه شریعتی آمد و در کنار آن به طرح اندیشه مرتضی مطهری در قالب یک فقیه و فیلسوف و نیز با طرح عرفان خمینی کوشید تا شعار استراتژیک خود را که عبارت بود از «راه شریعتی را نباید دنباله روی کرد بلکه باید با عبور از شریعتی آن را دنبال کرد» تحقق بخشد. بدین ترتیب بود که جریان هیستریک ضد شریعتی توسط دار و دسته سروش به راه افتاد «که پارادایم کیس آن‌ها اکبر گنجی می‌باشد که به قول اکبر ناطق نوری جوجه پاسدار سرباز گمنامی... بود که اولین بار در جامعه ایران شعار یا روسری یا تو سری را مطرح کرد و بر روی زنان بی حجاب ایرانی اسید پاشی می‌کرد و در دوران کودتای ننگین هشت ساله فرهنگی عبدالکریم سروش به عنوان ید بیضی او انجام وظیفه می‌کرد! اما امروز در غرب به صورت بلندگوی ضد شریعتی تمامی خوراک‌های پنهان بلعیده شده عبدالکریم سروش را بر علیه شریعتی استفراف می‌کند و درست در زمانی که عبدالکریم سروش در انگلستان تحت عنوان چالش اسلام و لیبرالیسم شریعتی را هم سنگر و همراه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران مطرح می‌کند و خودش و بازرگان پیر و ابراهیم یزدی را که معماران اولیه ورشکسته رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران می‌باشند در این زمان به عنوان اپوزسیون رژیم فقهاتی مطرح می‌نمایند، گوساله سامری او اکبر گنجی با استفراف پس خورده‌های پنهان سفره ضد شریعتی سروش حرکت شرم‌گینانه ضد شریعتی سروش را در سایت خبری روز بالا آورده و شریعتی را به عنوان تئوریسین تئوری ولایت فقیه مطرح می‌کند! حاشا از کلاغ‌هایی که از سال ۵۸ تا ۷۰ گورکنی را به قاپلیان مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران می‌آموختند و مانند کلب‌های پاچه‌گیر امام الحرمین جوینی - عیای مصباح یزدی- تئوریسین جنایت و خشونت طلب نظام مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران را بدست گرفته بودند و در خلوت و جلوت اندیشه و آگاهی، مردم ایران را به صلیب می‌کشیدند و در این وانفسا تئوریسین خشونت کودتای فرهنگی نظام مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران شده بودند که در برابر نسل‌کشی و انسان‌کشی و اندیشه‌کشی و برادر کشی مقام عظمای فقاقت حتی در تابستان ۶۷ دم بر نیاوردند و حتی آنقدر شهامت و شجاعت و صداقت این راه هم نداشتند که بعد از سی سال مانند صادق زیبا کلام در برابر مردم ایران ظاهر شوند و به مردم ایران بگویند «ما در طول کودتای سیاه فرهنگی به شما ملت ایران خیانت کردیم» امروز برای تغییر آن نقاب سیاه گذشته مانند برادر حاتم طایی در چاه زمزم ابراهیم خلیل و اسلام شریعتی ادرار می‌کنند تا خود را در چهره امپریالیسم غرب به عنوان یک لیبرال نشان دهند و از کتاب ایدئولوژی شیطانی خویش تز پایان تاریخ فوکویاما را بیافرینند تا لیبرال سرمایه‌داری جهانی به عنوان آخرین دستاورد فکری بشر به جامعه استبداد زده و استثمار زده ایرانی معرفی کنند و خز عیلات و لاپاتلات قصاب‌های اندیشه و تئوریسین‌های خشونت مانند حسینی و روحانی تحت عنوان اسناد ساواکی بودن شریعتی از حلقوم اکبر گنجی جوجه پاسدار و جوجه سرباز گمنام ورشکسته قدرت و گوساله سامری عبدالکریم سروش بیرون بکشند تا او شریعتی را برای نفی شریعتی و تز ولایت فقیه شریعتی مطرح کند!

بیائیم امروز وحدت سرتاسری تشکیلاتی و برنامه و مبارزاتی جنبش دانشجویی را به عنوان برنامه حداقلی جنبش دانشجویی در دستور کار فوری خود قرار دهیم.

بیائیم از امروز همان مقدار ارزشی که برای مبارزه سیاسی دانشجویی قائل هستیم برای مبارزه صنفی‌اش هم قائل بشویم و این دو را تفکیک ناپذیر بدانیم.

بیائیم وحدت برنامه‌ائی و استقلال جنبش دانشجویی را شرط اول رهائی از رکود فلج‌کننده جنبش دانشجویی بدانیم.

بیائیم پیش از آنکه راه‌جات جنبش دانشجویی را در نسخه‌های بیرونی طلب کنیم. با ایجاد فضای مجازی و نقد جنبش دانشجویی توسط دانشجو درمان بحران و رکود فعلی جنبش دانشجویی را از راه حل خود دانشجو پیدا کنیم.

بیائیم به این حقیقت ایمان پیدا کنیم که تا زمانی که پیوند بین جنبش‌های سه‌گانه اجتماعی، دموکراتیک و کارگری ایران زیر هژمونی جنبش دانشجویی حاصل نشود از دیگ جنبش‌های ایران بخاری بلند نخواهد شد.

بیائیم پیش از آنکه بخواهیم رهبری سیاسی خودمان را از میان جریان‌های بیرون از جنبش دانشجویی پیدا کنیم با رابطه دموکراتیک این رهبری جنبش دانشجویی را از درون خود جنبش دانشجویی بطلبیم.

بیائیم از زاویه نگاه دانشجو مبارزه صنفی و سیاسی جنبش دانشجویان ایران را تحلیل بکنیم. نه از زاویه جریان‌های سیاسی بیرون از جنبش دانشجویی.

در شرایط فعلی جنبش دانشجویی ایران، بزرگ‌ترین عاملی که جنبش دانشجویی را زمین‌کرده است تشنیت و پراکندگی تشکیلاتی است که بستر ساز نفوذ رژیم مطلقه فقهاتی جهت سرکوب عریان این جنبش شده است.

بیائیم به دانشجو برای جنبش مستقل دانشجویی فکر کنیم نه به جنبش دانشجویی برای سربازگیری جریان سیاسی خودمان.

(آسیب‌شناسی جنبش دانشجویی - نشر مستضعفین ۴۱)